



سرمقاله

سنت به سوی ما می‌آید

بیژن عبدالکریمی

استاد فلسفه



چشم‌انداز آینده تفکر در ایران چندان روشن نیست. ما با فروپاشی هویت و حیات اجتماعی و تاریخی خویش روبرو هستیم. اگر نخستین گسست تاریخی و فرهنگی بزرگ ما در دوران مشروطیت شکل گرفت، گسست دوم در دوران بعد از انقلاب و با ظهور جهان پسامدرن ظهور یافت.

ما، به خصوص در میان جوانان جامعه، امروزه با گسست دهشت‌انگیزمان از هویت و سنت تاریخی و مرگ میراث‌مان مواجهیم.

لیکن باید توجه داشت اساساً هیچ تفکری در خلأ و منقطع از سنت تاریخی امکان‌پذیر نیست و گسست و انقطاع تاریخی از سنت تاریخی خویش، یکی از مهم‌ترین دلایل عدم ظهور و قوام یافتن تفکر در جامعه ما است. بدون غلبه بر گسست و انقطاع تاریخی در پرتو اندیشیدن به سنت تاریخی خود، خروج از بی‌تاریخی ما در جهان کنونی و پاسخ‌گویی راستین به بحران هویت و پاسخ‌گویی به این پرسش که «من کیستم؟ یا ایرانی کیست؟» امکان‌پذیر نیست. بسیاری از بحران‌های علمی، فلسفی و نظری ما و نیز فروپاشی سنت تاریخی و گسست ما از میراث‌مان و بی‌سروسامانی‌مان در دنیای جدید، ریشه در سنت نظری و تاریخی‌مان دارد. بدون درک سنت و تاریخ آن، درک شرایط کنونی‌مان امکان‌پذیر نیست.

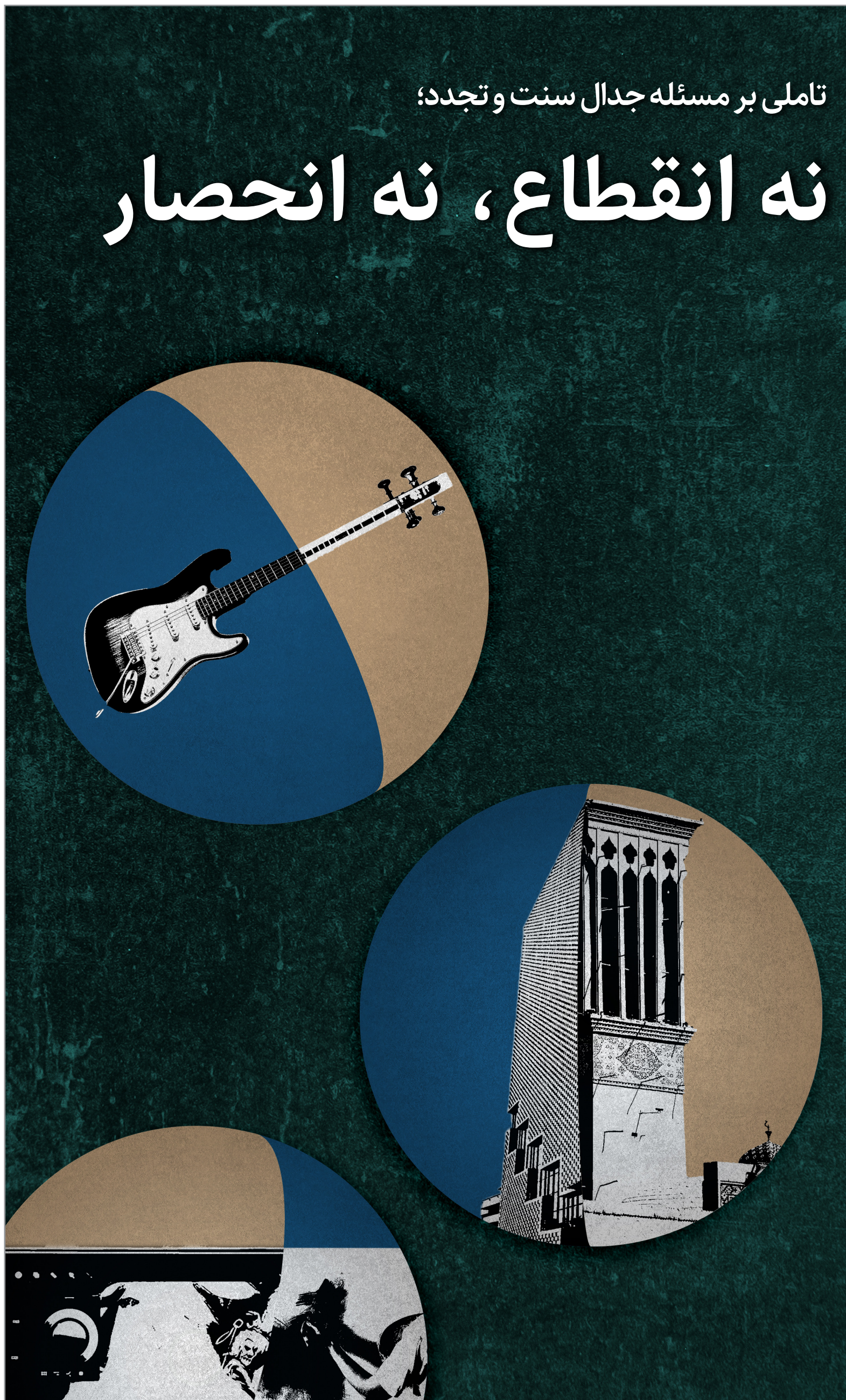
هایدگر در مقاله «ذات حقیقت» می‌گوید: «رجوع تاریخی راستین، به‌منزله آغازی سرنوشت‌ساز به سوی آینده‌ای اصیل است». رجوع به گذشته صرفاً در جهت شناخت گذشته و حاصل انگیزه‌هایی صرفاً علمی و آکادمیک و پاسخ به کنجکاوی‌های نظری نیست، بلکه در جهت پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و بحران‌های کنونی و مسائل و بحران‌هایی هستند که ما به عنوان انسان معاصر با آن‌ها مواجه هستیم. سنت امری مربوط به گذشته نیست، بلکه در اکنون ما حضور دارد؛ به همین دلیل این گذشته، منفصل از اکنون ما نیست و حتی می‌توان گفت ما خود، این گذشته‌ایم. لذا رجوع به سنت و تفسیر سنت، اموری مربوط به اکنون و آینده هستند؛ زیرا سنت در اکنون ما حضور دارد و بر آینده ما اثرگذار است. به گفته هایدگر «بازگشت تاریخی به سنت و متأثر تاریخی امری است که ما را با آن چیزی که امروزه در حال رخ دادن است، درگیر می‌کند».

به هر تقدیر، متفکرانی چون نیچه و هایدگر که به‌دنبال تفکر آینده‌اند، تفکری که اصیل‌تر از سنت متافیزیکی غربی باشد، برای یافتن سرچشمه‌ها به یونان باستان و تفکر ماقبل متافیزیکی یونانیان رجوع می‌کنند. درست به همین دلیل و به اعتبار پیوند گذشته، با حال و آینده است که فلسفه و تفکر، همان‌گونه که هگل و هایدگر نشان می‌دهند، دانشی تاریخی است. لیکن بازگشت تاریخی به سنت به معنای آگاهی تاریخی، در معنای عادی و رایج، یعنی آگاهی کرونولوژیکی و تقویمی و شرح و گزارش‌های تاریخی از سنت نیست؛ چنین طرز تلقی‌ای به معنای این است که ما سنت را امری مربوط به گذشته بدانیم و آن را به عنوان موضوعی برای مطالعه تاریخی لحاظ کنیم، در حالی که سنت در اکنون و آینده ما حضور دارد.

بسیاری چنین می‌پندارند که سنت امری است که در واقع در پشت سر ما قرار دارد، در حالی که فراداده سنت به سوی ما می‌آید؛ زیرا ما محصول سنت و حواله‌شده بدانیم. لذا «سنت امری مربوط به گذشته نیست، بلکه در اکنون ما حضور دارد». رجوع به گذشته و تأمل تاریخی حقیقی سبب می‌شود که ما از اکنون خود به سوی آینده‌ای اصیل فراتر برویم. دیدگاهی که سنت و روند تاریخ را صرفاً به منزله امری تاریخی، یعنی متعلق به گذشته، می‌بیند اسیر گونه‌ای از خودفریبی است که هنوز به ساحت تفکر اصیل، در معنای تفکر حکمی و فلسفی نایل نگردیده است.

تاملی بر مسئله جدال سنت و تجدد؛

نه انقطاع، نه انحصار





مذاکرات هسته‌ای قیمت دلار و دو دهه تکراری

یک دور دیگر مذاکرات هسته‌ای در سپهر جدید سیاسی ایران آغاز شده و در همین اولین گام، بی‌نتیجه‌بودن یکی از این مذاکرات منجر به بالا رفتن قیمت دلار در ایران شده است. اگرچه عده‌ای قصد دارند بگویند که قیمت دلار ربطی به مذاکرات هسته‌ای ندارد، اما به‌رحال همه ما به‌عنوان شهروندانی که بیش از دو دهه با مذاکرات هسته‌ای و نتایج آن آشنا هستیم، می‌دانیم که اصول و قواعد بازی چیست. ما هم آیین قاعده را می‌دانیم و هم این را می‌دانیم که در مذاکرات توافق‌ها نمی‌شود بدون دادن گزینه الف گزینه ب را به دست آورد. اکنون می‌بینیم که در این دوره از مذاکرات تغییری در روند مذاکره ایجاد شده و ایران شرط‌هایی تعیین کرده است. سؤال اینجاست که چه میزان به نتیجه‌دادن این سبک مذاکرات امیدوارند و تا چه میزان فکر می‌کنند این سبک بازی کردن جواب می‌دهد؟ به‌رحال ایران به‌عنوان کشوری که با «مسئله» روبه‌رو است، حالا به مذاکره با قدرت‌های جهانی پرداخته است. باید ببینیم چه کسی مسئله دارد و چرا مسئله دارد؟ راه‌حل را آن کسی که از مسئله آسیب می‌بیند باید ارائه کند یا باید در مذاکراتی با طرف‌های مقابل به‌دنبال راه نجات باشد؟ ما الان دچار مسئله جدی حیاتی هستیم. مردم ما در نتیجه فشارهای اقتصادی تحریم‌ها که مسئله اصلی ماست، در تنگنا قرار دارند و به‌دنبال راه چاره‌ای هستند. در چنین شرایطی، شرط‌گذاشتن چندان منطقی به نظر نمی‌آید. نمی‌توان انتظار داشت که آنها همه تحریم‌ها را بردارند و از ما چیزی نخواهند. قطعاً از ما می‌خواهند که مسائلی را رعایت کنیم و حد و مرزهایی را بشناسیم.

بررسی نقش فضای سایبری در توزیع قدرت؛

این همه پیدا ز تو و خود نهان

از بازیگری فضای سایبری در رویدادهای قدرت تا دست چدنی‌ها

اکنون گردنه‌های تاریخی درب خانه بشریت را به صدا درمی‌آورد؛ رفتارندوم‌ها و انتخابات و صحنه‌های جدال سیاستمداران و ملت آغاز می‌شود و مردم باز هم نخستین بازیگران این عرصه به شمار می‌آیند. مطالعه رفتار رسانه‌ها و تاثیرگذاری آن بر صحنه رویدادهای سیاسی میزان بازیگری‌شان در توزیع قدرت را نمایان می‌سازد. درست در آن روز که زنگ ممنوعیت تبلیغات انتخاباتی در ایالات متحده به صدا درمی‌آید، بایدن و ترامپ به توییتر و فیس‌بوک خود پناه می‌برند تا دواورد بر اذهان عمومی همچنان بچکانند؛ یا در رویدادی دیگر، وقتی که طالبان افغانستان را مورد هجوم خود قرار داده است، تاخت‌وتازهای رسانه‌ای او پیش از مرکب‌هایش، نه تنها به ولسوالی‌های افغانستان، بلکه وارد تلفن همراه تمام مخاطبانی می‌شود که هشتک افغانستان را دنبال می‌کنند. دولت‌های دست چدنی، در جهت تیرگی چهره رقبایشان دست بر سلاخی می‌برند که هیچ اثر انگشتی از خود به جا نگذارند و در پس چهره‌های معصومانه، از کاه رقابت‌هایشان، کوه دشمنی بسازند.

فرجام آن‌که اربابه جهان با به‌سوی دموکراسی حرکت‌کردن، گوهر تازه سر از خاک برون‌آورده‌ای را به عناصر قدرت نشان می‌دهد تا بر خاتم سیاستمداران نشسته و سپس حکمرانیشان را تثبیت کند؛ گوهر افکار عمومی که با ظهور رسانه‌های ارتباط جمعی در شبکه مجازی به اهمیت آن افزوده شده است.

فضای مجازی، امروزه هم می‌تواند به دموکراتیک‌تر شدن کشورها کمک کند، هم در عین حال ابزاری در جهت تسلط بر افکار عمومی و کنترل ذهن مخاطب است و از این حیث بسیار حائز اهمیت. اما سوالی که همیشه مطرح می‌شود این است که آیا با گسترش فضای مجازی در رسانه‌های ارتباط جمعی، این مردم هستند که بیشتر می‌توانند دولت‌ها را با خود همراه سازند؟ یا پیش از این‌که آن‌ها دست به اقدامی بزنند، دولت‌ها با استفاده از این ابزار آن‌ها را با خود همراه کرده‌اند؟

رسانه‌ها بارگذاری شود، چنین حکمی را پیش می‌گیرد و مستقیماً بر روان ملت می‌نشیند. از طرفی تا پیش از ظهور رسانه‌های ارتباط جمعی، رادیو، تلویزیون و مطبوعات ابزار قدرت یک طرفه‌ای بودند که کلید آن تنها در دست دولت‌ها قرار داشت.

با ظهور شبکه‌های ارتباط جمعی، جهان به منزله دهکده‌ای فاقد زمان و مکان شد و ملت نیز شهروندان آن قرار گرفتند. حالا این درب دو کلید داشت که دیگری در دست ملت قرار گرفته بود و این به اهمیت افکار عمومی افزود. بسیاری معتقد بودند که رسانه‌ها به دموکراتیک‌تر شدن دولت‌ها کمک می‌کنند، اما پاسخ درست این است که رسانه‌ها روند روشن‌تر شدن حقیقت باطنی قدرت‌ها را تسریع می‌بخشد؛ این حقیقت را می‌توان از رصد عمل‌کرد دولت‌ها نسبت به تسلط بر فضای رسانه‌ای به‌خصوص در جهان مجازی پیگیری کرد.



پسااستعمار، دیگر مرسوم شده بود که دولت‌ها از دل ملت ظهور پیدا کنند. پس در چنین عصری، هرکه بامش بیش، برفش بیش‌تر؛ آن‌که صاحب حمایت عوام‌الناس شمرده شد، گنجی در پستوی منزلش داشت؛ نادر و دست‌نیافتنی. حالا که به قول استاد سخن «گوسپند از برای چوپان نیست، چوپان به خدمت اوست»، حاکمان مردم، از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا محبوبیت عمومی داشته باشند.

قدرت شبکه‌ها، حقیقتی مجازی

طبق آن‌چه مرور شد، ابزاری که تاثیرگذاری مستقیم بر افکار عمومی دارد، رکنی از قدرت محسوب می‌شود. در آلمان نازی، مطبوعات و بلندگوهای خیابانی استفاده می‌شد تا سخنان پیشتوا دائماً شنیده و خوانده شود.

امروزه هرچه در جهان



محمدسجاد کاشانی

کارشناسی علوم سیاسی ۹۸

جهان اربابه‌ای بود که هرچه به سبک و سیاق دموکراسی نزدیک‌تر شد، آن‌چه تا غروب پیش از امروز هیچ اهمیتی نداشت، در سپیده‌دم مردم‌سالاری به منزله گوهری تازه‌کشف‌شده مورد ستایش اصحاب قدرت قرار گرفت. توزیع قدرت از اواخر قرن بیستم با تحولاتی روپرو شد و طی جریانی تغییردهنده، نظام‌های مسلط بر جهان نیز با آن همراه شده و آن‌چه تا دیروز می‌شناختیم، پیراهنی جدید به تن کرد. تاخت‌وتاز و سرایت پیراهن دموکراسی بر جهان از زمانی شدت یافت که بوی به دنیا آمدن مفهوم شهروندی، به معنای واقعی کلمه، به مشام رسید.

پیش از این اگر ملتی وجود نداشت و تنها رعیتی زیر چرخ‌دنده‌های خودکامگی بوده‌ایم، زمین پس، دولت‌های تازه‌برخواسته از بطن ملیت و شهروندی رو به استبداد گفتند: که این آب ناروان شما نیز بگذرد و گذشت، تا به صبح‌دم معاصر رسیدیم.

افکار عمومی، طلای نوریسیده

از نخستین مراتبی که هرم قدرت به چرخش درآمد تا مردم به عنوان پایه‌های حکومت در نظر گرفته‌شدند، در تفکر مارکس، نظریه‌پرداز و فیلسوف آلمانی‌تبار بود و پس از او نیز، به لطف پیروانش در جبهه چپ، به خصوص در جنگ‌های جهانی، می‌دانیم که افکار عمومی تا چه میزان از اهمیت برخوردار است. همان‌طور که موسولینی برای تحقق رویای خودکامه‌اش افکار عمومی را به خدمت گرفت و وارد جنگ جهانی شد، یا آدولف هیتلر با به آتش کشیدن تریبون با سخنان منحصربه‌فرد خود در آن روزهای یأس‌انگیز آلمان، آغازگر یکی دیگر از وقایع فجیعی شد که بشر به دیده خود آن را چشیده است.

آن زمان بود که افکار عمومی به مثابه طلای تازه‌کشف‌شده‌ای تلقی شد که سر از زمین برداشته و اصحاب قدرت به آن آگاه شده بودند. پس قوایی نوین به عناصر قدرت بخشیده شد و با شکل‌گرفتن نهضت‌های ملی در دوران

مروری بر سیر مذاکرات هسته‌ای از ابتدا تا امروز؛

پایان نزدیک است؟

صورت گرفت که در طول سال‌های پیش از او، دستاورد قابل ملاحظه‌ای در مذاکرات هسته‌ای حاصل نشده و تنها تغییری که صورت پذیرفته، تبدیل طرف مذاکره‌کننده از نمایندگان سه کشور آلمان، فرانسه و انگلیس به نمایندگان پنج عضو دائم شورای امنیت به علاوه آلمان بود. در این شرایط، نظر کارشناسان بر این بود که تحقق وعده‌های اقتصادی روحانی در گرو لغو تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران و لغو تحریم‌ها نیز به دنبال به ثمر نشستن مذاکرات هسته‌ای خواهد بود، اما چنان‌که گذشت و دیدیم، باتوجه به این‌که دولت روحانی در برجام به توافق نرسید و تحریم‌ها به رغم اظهارات دیپلمات‌های حاضر در این مذاکرات رفع نشد، پیشرفت چندان نیز به نسبت قبل در این زمینه صورت نگرفت.

امروز سوال ما این است که روند مذاکرات در دولت سیزدهم چگونه خواهد بود؟ با توجه به اظهارات ابراهیم رئیسی که بارها بعد از حضور در ساختمان ریاست جمهوری تصریح کرده که در عین اهمیت دادن به احیای برجام، اقتصاد ایران و عمل‌کرد دولت‌ش را به آن گره نمی‌زند، آیا بازگشت به مذاکرات و حل مسائل از این طریق به طور جدی در دستور کار قرار خواهد گرفت؟ حالا که مردم ایران هم‌چنان در انتظارند و پیش‌بردن زندگی‌شان به مذاکرات و رفع تحریم‌ها و ثبات اقتصادی گره خورده است، به آن‌چه از وین می‌رسد، گوش می‌سپارند و اخبار مذاکرات میان ایران و گروه ۱+۴ را مصرانه پیگیری می‌کنند؛ حالا باید حد و مرزها را بشناسیم، باید چیزی را بدهیم تا بتوانیم در مقابل چیزی به دست آوریم، اما اگر رویکرد این دولت استقلال‌طلبانه است، باید برمی‌نای معاهده ان‌پی‌تی (پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای) و حفظ استقلال، راه تازه‌ای برای رفع تحریم‌ها و گشایش اقتصادی بیابد.

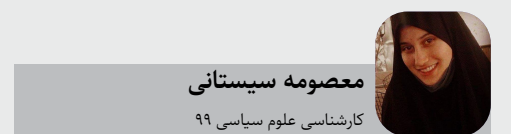
تصویب کرد که بر اساس این قطع‌نامه‌ها، محدودیت‌های مالی بر شرکت‌ها و افراد وابسته به سپاه پاسداران و سازمان انرژی اتمی افزایش یافت. در این دوران چندین دور مذاکرات میان ایران و گروه ۱+۵ در شهرهای ژنو، بغداد، استانبول و مسکو انجام گرفت که ریاست هیات ایرانی را در این مذاکرات سعید جلیلی، دبیر



شورای عالی امنیت ملی، برعهده داشت. شروع دوره ریاست جمهوری حسن روحانی، مصادف با دهمین سال مذاکرات هسته‌ای ایران با کشورهای غربی به حساب می‌آید. پس از مراسم تحلیف روحانی، سرگئی لاوروف، وزیر خارجه روسیه، اعلام کرد گروه ۱+۵ پیشنهاد تازه‌ای را برای از سرگیری گفتگوهای هسته‌ای به ایران خواهد داد. ورود حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور ایران به مذاکرات، در شرایطی

باعث شده دانشمندان هسته‌ای فعالیت خود را متوقف کنند، اعلام کرد غنی‌سازی اورانیوم را از سر می‌گیریم. هم‌چنین خاتمی قطع‌نامه سه کشور اروپایی، که مبتنی بر محروم کردن ایران از دستیابی به فناوری هسته‌ای بود، را نامعتبر خواند و اظهار کرد که این قطع‌نامه، ضمانت اجرایی ندارد.

در آوریل ۲۰۰۶ دانشمندان ایرانی موفق به تولید چرخه کامل سوخت هسته‌ای در مقیاس آزمایشگاهی شدند و ایران به کشورهای عضو در باشگاه اتمی پیوست. در پی این اقدام، شورای امنیت سازمان ملل متحد، در ژوئیه ۲۰۰۶ قطع‌نامه ۱۶۹۶ را که خواستار تعلیق غنی‌سازی اورانیوم در ایران بود، تصویب کرد. گروه ۱+۵ در راستای ادامه فشار بر توقف برنامه اتمی ایران، قطع‌نامه‌های ۱۷۴۷، ۱۸۰۳، ۱۸۳۵ و ۱۹۲۹ را نیز



معصومه سیستانی

کارشناسی علوم سیاسی ۹۹

مذاکرات هسته‌ای ایران به منزله مذاکراتی سرنوشت‌ساز، برای طی نمودن صحیح مسیر تکامل، نیازمند استراتژی‌های خاص همراه با برنامه‌های بلندمدت، دقیق و حساب‌شده است. این مذاکرات را می‌توان تلاش‌های دیپلماتیک و رایزنی‌های سلسله‌وار دولت جمهوری اسلامی ایران و گروه ۱+۵ برای به دست آوردن یک توافق جامع در خصوص چگونگی ادامه برنامه هسته‌ای ایران دانست. ابتدا مهلت این مذاکرات در توافق موقت ژنو بر برنامه هسته‌ای ایران، تا نوامبر ۲۰۱۴ بود و سپس تا اول ژوئیه ۲۰۱۵ تمدید شده و در نهایت در پی تفاهم هسته‌ای لوزان در روز سه‌شنبه، ۲۳ تیر ۱۳۹۴، توافق برنامه جامع اقدام مشترک در وین اثربیش بین ایران، اتحادیه اروپا و گروه ۱+۵، عضو ثابت شورای امنیت ملل متحد شامل چین، فرانسه، روسیه، بریتانیا، ایالات متحده و آلمان منعقد شد.

شاید بتوان خرداد ۱۳۸۲ را نخستین تاریخ رسمی درخواست جامعه جهانی برای تعلیق فعالیت هسته‌ای ایران به شمار آورد. در اوت ۲۰۰۲ گروهی از مخالفین خارج از کشور، معروف به شورای ملی مقاومت ایران اقدام به انتشار گزارشی کردند که در آن از وجود تاسیسات هسته‌ای نطنز و آب سنگین اراک، خبر داده بود. در پی این گزارش و اقدامات پس از آن، دولت هشتم توافق‌نامه‌هایی را پذیرفت که پذیرش آن‌ها به تدریج باعث به‌تعلیق‌درآمدن فعالیت‌های مرتبط با غنی‌سازی اورانیوم در ایران شد، اما پس از توافق‌نامه پاریس و در آخرین ماه دولت هشتم، سید محمد خاتمی، رییس جمهور وقت، با تاکید بر این‌که توقف فعالیت‌های هسته‌ای برای ما خسارت‌های مالی فراوانی به دنبال داشته و

مدتی است که از سوی مقامات دولتی اخبار مثبت در حوزه فروش نفت ایران اعلام می‌شود، به تازگی نیز رئیس جمهوری از گشایش‌های قابل توجه در حوزه صادرات نفت و وصول درآمد آن خبر داده است که طبق اعلام کارشناسان این موضوع می‌تواند نوید بخش روزهای خوش برای طلای سیاه ایرانی باشد.

تحریم‌های آمریکا سبب شد ایران از آوریل ۲۰۱۸ تا آوریل ۲۰۲۱ از تولید یک میلیارد و ۸۰۰ میلیون بشکه نفت و بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی محروم شود و این موضوع به وارد آمدن بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار خسارت در زمانی منجر شد که نیازمند تأمین ضروریاتی در کشور از جمله برای مقابله با شیوع کرونا بوده‌ایم، با این حال اما خبرهای جدید حکایت از این دارد که توسعه روابط تجاری با کشورهای دیگر از جمله کشورهای آسیای مرکزی بیش از ۲۰۰ درصد رشد داشته است.

سنت‌ها و جهان امروزین

اجتماعی‌ست. هیچ جامعه‌ای بدون برخورداری و تقویت سرمایه اجتماعی، به‌سوی پیشرفت حرکت نخواهد کرد. چه آن‌که بدون حضور سرمایه اجتماعی، امکان ایجاد و شکل‌گیری سرمایه‌های اقتصادی و ... نیز ممکن نخواهد بود. تعاریف و رویکردهای گوناگونی برای سرمایه اجتماعی ارائه شده است، ولی با هر رویکردی (به‌عنوان نمونه بورديو، کلمن و یا پوتنام) که به سرمایه اجتماعی بنگریم، متوجه خواهیم شد که «سنت» در شکل‌گیری سرمایه اجتماعی نقشی بی‌بدیل دارد. سنت‌ها با ترکیبی از پاره‌های گوناگون و پایداری یافتن در کوره زمان، زمینه ارتقای اعتماد، یک‌پارچگی و رشد مشارکت را فراهم خواهند ساخت.

بر این مینا، راهبران نظام اجتماعی برای ارتقای سرمایه اجتماعی به‌عنوان بنیاد برجسته پیشرفت، چاره‌ای جز توجه به «سنت» و بهره بردن از آن در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های خویش ندارند. هر دو رویکرد افراط و تفریط در برابر سنت‌هایی که برآمده از نگاه روش‌مند و خردمندانه است، به آن سنت‌ها و به‌تبع آن رشد اجتماعی آسیب وارد خواهد ساخت.

به‌جای رویکردهای افراطی و تفریطی بایسته است تا کارگزاران به دنبال بهره‌مندی درست و دانش‌ورانه از سنت‌ها بر پایه شرایط فعلی جامعه و پیش‌بینی آینده باشند. در این مسیر گام‌هایی بنیادین نیاز است. نخستین پیش‌شرط باور درونی به نقش و اهمیت سنت‌ها از سوی برنامه‌ریزان و مدیران است. در کنار آن، تغییرات اجتماعی جامعه و تأثیر و تأثر سنت و این دگرگونی‌ها باید مورد بررسی و مطالعه دقیق قرار گیرد. سومین گام آمادگی برای بازتعریف سنت‌ها در شکل جدید جهان امروزین است و واپسین گام نیز توانایی بازنمایی سنت بر پایه ساختارهای جدید و برآمده از فناوری خواهد بود. امید است با اتکا به رویکردهای دانش‌محور این مهم محقق شود.

بنیادین و تأثیرگذار برخوردار بوده و البته هستند. شاید ساده‌ترین نکته و دامنه اهمیت سنت در این باشد که بخشی از «حافظه تاریخی» یا جمعی نظام اجتماعی ست و به‌نوعی به آن شکل می‌دهد. به‌عنوان نمونه آیین‌های همگانی‌ای هم‌چون «نوروز» یا «شب یلدا» با پوشش انبوه‌های از سنت‌ها که با گذشت سال‌ها و با ترکیب ویژگی‌های گسترده مردم‌شناختی، تاریخی، هنری، اعتقادی و دینی، شخصیتی و ... شکل گرفته‌اند و برای صدها سال جزئی از جریان زندگی همگانی بوده‌اند، بخش مهمی از حافظه جمعی ایرانیان انگاشته می‌شوند. جامعه بر اساس «حافظه جمعی» و بر پایه گذشته مشترک خویش کوشش می‌کند تا طرح و تصویری



از آینده خویش را به دست آورد. پس آشکار است بر این پایه، سنت‌ها یک اصل برجسته برای حرکت روبه‌جلوی جامعه شمرده می‌شوند که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. سویی دیگر و بسیار برجسته ارزش سنت به «سرمایه اجتماعی» باز می‌گردد. سرمایه اجتماعی مهم‌ترین عامل شکل‌گیری «مشارکت» در نظام

آمده‌اند. این سنت‌ها در درازنای تاریخ به‌تدریج نضج یافته و قدرت گرفته‌اند. البته آشکار است که دگرگونی‌های جامعه در زمان، تأثیری را بر نمود این سنت‌ها داشته است، ولی در قرن تازه میلادی به دلیل همان سرعت باورناپذیر چیرگی فناوری، سنت امکان هماهنگی نیافته و بیش‌تر در مؤلفه‌های جهان مدرن هضم می‌شود. در این شرایط است که سنت یا آن‌چنان در پرتو فناوری دچار استحاله شده که دیگر معنای نخستین خویش را از دست می‌دهد، یا این‌که آن‌چنان ناکارآمد و بی‌معنی خواهد شد که دیگر «سنت» نخواهد بود.

از علوم انسانی امروزین انتظار است که از جستار

دامنه‌دار و برجسته‌ای چون «سنت» غافل نماند و پیرامون آن کنکاش و جست‌وجوگری کند. شاید برای جامعه غرق در فناوری امروز، این پرسش طرح شود که در جهانی که این‌چنین به جلو حرکت می‌کند و سپهرهای نوینی را می‌گشاید، چه نیازی به سنت‌ها داریم و سنت‌ها چه اهمیتی دارند. سنت‌ها به دلایل گوناگونی همواره از اهمیتی

محمدجواد استادی

پژوهشگر مطالعات فرهنگی



دگرگونی‌ها در جهان امروزین چنان انبوه و پرشتاب گشته‌اند که بسیاری از گستره‌های پژوهشی، برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و در پایان کارگزاری از دریافت و توجه به آن بازمانده‌اند. آشکار است هیچ کنشی جز در سایه شناخت درست و درک ژرف از مسئله و مهم‌تر از آن پیش‌بینی آینده بر پایه عقلانیت، مؤثر و کارساز واقع نخواهد شد. آشکار است که توسعه فناوری را باید مبنای دگرگونی پرشتاب مورد اشاره در نظر گرفت، تا بدان‌جا که گاه سرعت زایایی و نوبه‌نو شدن فناوری آن‌چنان پرشتاب است که هم از دامنه بردباری و دریافت سیاست‌مداران خارج می‌شود و هم از نظر روشی و دانشی نیز امکان بررسی و بازبینی آن‌ها فراهم نمی‌شود. به این مسئله، جذابیت و قدرت نفوذ فناوری و متعلقاتش در زندگی روزمره و اجتماعی مردم را نیز اضافه کنید.

با این وجود جوامع در مسیر حرکت به‌سوی کلان‌الگوهای تمدنی و تحقق آرمان‌ها و ارزش‌های بنیادین خود، چاره‌ای جز توجه به این تحولات ندارند. بر این بنیاد است که امروز علوم انسانی کوشش می‌کنند خود را مبتنی بر مسائل نوپدید که به آن اشاره شد، هماهنگ ساخته و در اهداف، روش‌ها و برون‌دادهای تغییر یابند. به‌عنوان نمونه شکل‌گیری پهنه دانشی برجسته چون «مطالعات فرهنگی» و رشد کم‌نظیر آن در برابر پهنه کهن‌تری چون «جامعه‌شناسی» ره‌آورد همین نیاز است.

یکی از دوگانگی‌های حاصل این مسئله که امروز تقریباً بر همگان آشکار است، موضوع رابطه میان «سنت» و «جهان فناورانه معاصر» است. سنت‌ها در هر جامعه‌ای بر بنیاد در هم‌آمیختن مجموعه‌ای از مؤلفه‌های زیستی آن جامعه (فرهنگی، اقتصادی و سیاسی) بر پرگار ارزش‌های ایشان و شکل گرفتن در گذرگاه دراز زمان به وجود

مرز پایبندی به سنت‌ها کجاست؟

«فرّ ما، فرهنگ ما، آیین ما»

شیعه، مفهومی با عنوان «منطقه الفراغ» داریم که به قلمروئی از مسائل اجتماعی اطلاق می‌شود که در آن‌ها فقدان حکم شرعی وجود دارد. از طرفی ابواب فقه به دو دسته عبادات و معاملات تقسیم شده‌اند. شکی نیست در بحث عبادات، که روابط مستقیم و فردی انسان با خداوند را در بر می‌گیرند، ما باید به طور دقیق حکم شرعی را اجرا کنیم و جای هیچ‌گونه تغییر و حرفی در آن نیست، اما در بخش معاملات که تمامی روابط افراد در جامعه را شامل می‌شود، می‌توانیم ادعا کنیم که فقه برای تسهیل روابطی مثل خرید و فروش و ازدواج و ... به وضع یک‌سری احکام پرداخته تا مردم را در آن زمان که قانون مدوّنی نداشته‌اند، از سردرگمی نجات دهد و این امر با آن‌چه در آن روزگار رخ می‌داده، کاملاً تطابق داشته است.

قانون‌گذار ما که قوانین را منطبق با روح فقه شیعه و موازین اسلامی تنظیم و تدوین می‌کند، باید با نظر به این‌که امروز با مسائلی گلوئیز هستیم که در صدر اسلام محلی از اعراب نداشته‌اند، تا آن‌جا که ممکن است، مسائل اجتماعی را در گستره منطقه الفراغ قرار دهد تا بتوانیم قوانینی همگام و هماهنگ با وقایع روز جامعه داشته باشیم و از این طریق، جرم‌انگاری رفتارها را کاهش دهیم و مردم را از قانون‌گریزی دور نماییم.

آیین‌ها و سنت‌ها و باورهای ملی و مذهبی در جای خود بسیار مقدس و محترم و شایسته توجه‌اند و همین پایبندی به آن‌ها بوده که امروزه به ما دستاویزی برای ارتباط با گذشته تاریخی‌مان داده است، اما افراط و زیاده‌روی در پیروی از برخی عرف‌های غلط جامعه، به فرجامی جز عقب‌افتادگی در عرصه پویا و به روز بین‌المللی نمی‌انجامد.

ساختار روابط اجتماعی را از بی‌نظمی خارج می‌ساخته و هرج و مرجی که در نهایت به بی‌عدالتی و تضییع حقوق دیگران منجر می‌شده را از بین می‌برده است، اما با گذشت زمان و تغییرات سازوکارهای اجتماعی، آیا پایبندی به همان سنت‌ها و اجرای سفت و سخت عین آنچه از کلام گذشتگان به ما



رسیده است، هم‌چنان باید دستور کار ما قرار بگیرد؟ آیا عدم انعطاف‌پذیری و تطبیق با جهانی که هر روز در حال تغییر است و مقاومت بر آن‌چه از پیشینیان خود گرفته‌ایم، هم‌چنان به سان گذشته مایه غنای فرهنگی و آیینی ما خواهد بود؟

پاسخ از دیدگاه نگارنده منفی‌ست. در فقه

و جهان‌بینی‌اش ابراز می‌کنند. در مورد کشور ما، از آن‌جا که اسلام و فقه شیعه به تنظیم قواعدی برای ساماندهی روابط میان افراد پرداخته و دین را از روشی برای ارتباط فردی یک شخص با پروردگار، به نظامی برای حکمرانی بر تمامی جنبه‌های زندگی اشخاص اعم از فردی و اجتماعی تبدیل

و جهان‌بینی‌اش ابراز می‌کنند. در مورد کشور ما، از آن‌جا که اسلام و فقه شیعه به تنظیم قواعدی برای ساماندهی روابط میان افراد پرداخته و دین را از روشی برای ارتباط فردی یک شخص با پروردگار، به نظامی برای حکمرانی بر تمامی جنبه‌های زندگی اشخاص اعم از فردی و اجتماعی تبدیل نموده، بدیهی‌ست که گره‌خوردگی سنت‌ها با بطن زیست جمعی مردم به شدت افزایش پیدا کرده است. این گره‌خوردگی حیات اجتماعی با سنت‌های مذهبی و پایبندی به صرف آن‌چه شارع معین کرده، در ادوار گذشته بسیار مفید بوده و منفعت کل جامعه را تضمین می‌کرد؛ چراکه

مژده مقیسه

کارشناسی حقوق ۹۸



ریشه‌های عظیم فرورفته در خاک، نمایان‌گر قدمت و استدامت ثمربخشی یک درخت است؛ نشانمان می‌دهد که بسیار باران‌ها و طوفان‌ها را از سر گذرانده، از پسی سوزاندگی آفتاب در روزهای بسیاری سر برآورده، غنی شده، ریشه دوانده و به اتکای ریشه‌هایش، سر بلند کرده و در همسایگی نور و آسمان قرار گرفته است. ریشه‌ها، مرکز ثقل و نقطه اتکا هستند و هرچه این مرکز سرشارتر باشد، شاخه‌ها پربارتر خواهند بود.

در حیات اجتماعی ما نیز، استدامت و قدمت یک فرهنگ از پایه‌ها و ریشه‌های آیینی آن نشأت می‌گیرد. در فرهنگ‌های شرقی که عموماً باستانی‌تر از فرهنگ‌های غربی هستند عقبه تاریخی طولانی‌تری دارند، نقش سنت‌ها و آیین‌ها پررنگ‌تر بوده و زندگی روزمره افراد در این جوامع، به نحو تنگاتنگی با باورهای سنتی آن‌ها آمیخته و این آمیختگی آن قدر زیاد است که افکارشان را تا حدودی در سایه خرافات قرار داده است. در این جوامع، جشن‌های سال نو، شکرگزاری‌ها، شکل لباس پوشیدن و حتی تعاملات اجتماعی افراد با یک‌دیگر، حول محور سنت‌ها تنظیم شده‌اند و غنای فرهنگی این آیین‌ها تا اندازه‌ای است که مردم پس از گذشت چندین قرن، هم‌چنان خود را به اجرای آن‌ها پایبند می‌دانند.

با ورود ادیان الهی به جوامع باستانی و آمیختگی سنت‌های مذهبی و میهنی با یک‌دیگر، درهم‌تنیدگی آیین‌ها با زندگی مردم بیش‌تر از گذشته شد. ادیان، رسوم و تشریفات را بر اجرای اعمال فردی و اجتماعی وضع می‌کنند و پیروان ادیان با انجام این رسوم و تشریفات، پایبندی خود را به آن دین

ارائه اولین «استانداردهای جهانی سلامت» در حمایت از مهاجران و پناهندگان

سازمان جهانی بهداشت به مناسبت روز جهانی مهاجران در طرحی با عنوان «برنامه سلامت و مهاجرت» WHO برای اولین بار مجموعه‌ای از استانداردهای جهانی سلامت را در حمایت از وضعیت سلامت مهاجران و پناهندگان ارائه کرده که در اختیار کارکنان بهداشتی کشورهای مختلف قرار می‌دهد. هدف این استانداردها، راهنمای دانش و راهنمای برنامه درسی، تقویت نیروی کار سلامت و حمایت از ارائه خدمات بهداشتی با کیفیت و «مردم محور» و با آگاهی از فرهنگ‌ها به مهاجران و پناهندگان است.

این اولین مجموعه از استانداردهای شایستگی است که برای کارکنان بهداشتی که خدمات بهداشتی را به پناهندگان و مهاجران ارائه می‌کنند و هم‌چنین برای مؤسسات آموزشی به منظور گنجاندن این استانداردها، دانش و مهارت‌های اساسی در آموزش کارکنان بهداشتی، تدوین می‌شود. پناهندگان و مهاجران در دسترسی به خدمات بهداشتی مردم محور و با آگاهی از فرهنگشان در هر دو کشور ترانزیت و مقصد با موانعی روبرو هستند. این مشکلات می‌توانند شامل تفاوت‌های زبانی و فرهنگی، تبعیض سازمانی و استفاده محدود از خدمات بهداشتی باشند. به گزارش ایسنا به نقل از سایت اطلاع رسانی سازمان جهانی بهداشت، توسعه استانداردها و انطباق آن‌ها با شرایط کشورها به کارکنان بهداشتی اجازه می‌دهد تا شیوه‌های مراقبتی با آگاهی از فرهنگ‌ها را بهبود بخشیده و منجر به نتایج بهداشتی بهتر برای پناهندگان و مهاجران در سراسر جهان شود.

دو هفته‌نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال هفتم / شماره هشتاد و سوم / نیمه دوم آذر ۱۴۰۰



آداب خواستگاری و ازدواج ایرانیان دوره قاجار به استناد سفرنامه‌ها؛

وصلت‌های قاجاری

این عمل متقابل را «سنگ» یا «وعده» می‌نامیدند. هدایایی که از جانب پسر و خانواده وی داده می‌شد شامل شتر، گوسفند و بز یا سایر چهارپایان اهلی بود و این هدایا مستقیم به خانه پدر دختر ارسال می‌شد. مراسم عقد و ازدواج در زمان قاجار تشریفات خاصی داشت که بیشتر آن‌ها از بین رفته است؛ به طور مثال عروس و داماد پیش از عقد یک‌دیگر را نمی‌دیدند و انتخاب عروس معمولاً توسط مادر پسر انجام می‌شد. هم‌چنین خانواده‌های ثروتمند معمولاً عروسی‌های مجلل و باشکوهی برگزار می‌کردند و گاهی جشن‌هایشان تا ۷ یا ۸ روز ادامه داشت. در تمام این مدت در خانه داماد و عروس جشن و شادی برپا بود. در خانه ثروتمندان معمولاً دست عروس و داماد را در شب هفتم یا هشتم در دست یک‌دیگر می‌گذاشتند و تا پیش از آن حتی حق دیدن یک‌دیگر را نداشتند. به طور کلی اگرچه آن‌چه تاکنون به تحریر درآمد ممکن است دربرگیرنده بخش زیادی از واقعیت باشد، اما از آن‌جایی که این آداب و رسوم برگرفته از اسلام بود و جهان‌گردان و تاریخ‌دانان توریست از قوانین و احکام اسلامی اطلاعات دقیقی نداشتند، طبعاً نمی‌توانستند به طور قطع در این خصوص اظهاراتی داشته باشند. علی‌ای حال با در نظر گرفتن تمامی اسناد و شواهد موجود، بعید است که کلیات آداب‌ورسوم، تفاوت چندانی با موارد ذکرشده داشته باشد.

*در یادداشتی که خواندید، از منابع ذیل استفاده شده است: اورسل، ارنس. سفرنامه اورسل. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوار، ۱۳۵۳. اوژن، اوین. ایران امروز. سفرنامه و بررسیهای سفیر فرانسه در ایران. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوار، ۱۳۶۲. ویشارد، جان. جی. بیست سال در ایران. ترجمه علی پیرنیا. تهران: نوین، ۱۳۶۳. فلاندن، اوژن. سفرنامه. ترجمه حسین نورصادقی. تهران: اشرفی، ۱۳۵۶.

بود که دختران باید در خانه شوهر به بلوغ برسند و در نتیجه از وسوسه‌های نفسانی در امان خواهند ماند و سعادتمند خواهند شد. خانواده پسر به جلسات متعدد خواستگاری می‌رفتند و هر جلسه مواردی را جهت ارزیابی عروسی احتمالی آینده، بررسی می‌کردند؛ هم‌چون سلامت جسمی دختر یا توانایی او در خانه‌داری. برای مثال در یک جلسه با خود سبزی می‌بردند و جلوی دختر می‌گذاشتند تا ببینند سبزی‌ها را درست پاک می‌کند یا در انجام این امر ساده خانه‌داری ضعف دارد. هم‌چنین جهت ارزیابی توانایی دختر در پخت‌وپز، کمی گوشت و جهت سنجش مهارت دوخت‌ودوز مقداری پارچه همراه خود می‌بردند و هرکدام از این ارزیابی‌ها در یکی از جلسات متعدد خواستگاری اتفاق می‌افتاد. اگر دختر تمام این آزمون‌ها را با موفقیت طی می‌کرد، در آن صورت بود که وصلت سر می‌گرفت. همه شرایط سخت فوق در صورتی انجام می‌شد که اکثر پسرها هیچ‌گونه شغلی نداشتند و زمانی هم که از خرج‌ومخارج و معاش آن‌ها سوال می‌شد، خانواده پسر می‌گفتند: «روزی دست خداست» و «روزی زن با خودش به خانه شوهر می‌رود».

نکته دیگر آن‌که اگر پسری از دختری خوشش می‌آمد، فردی را به عنوان واسط، معمولاً برادر یا یکی از اقوام و ریش‌سفیدان، را نزد خانواده دختر می‌فرستاد تا تقاضای او را با خانواده دختر در میان بگذارد و اگر این تقاضا مورد پذیرش قرار می‌گرفت، دیگر مراسم‌ها به شکلی که پیش‌تر گفته شد، صورت می‌گرفت.

۲. ازدواج

در صورت رضایت طرفین برای وصلت، تشریفات مبادله هدایا بین خانواده‌ها انجام شکل می‌گرفت.

خانه‌شان بیاید، همیشه یکی از اتاق‌ها را برای میهمان آماده می‌کردند تا بتوانند به درستی پذیرا و خوشامدگویی خواستگار باشند. در آن زمان به طور معمول چهارشنبه را روز مناسبی برای خواستگاری دانسته و خانواده داماد با یک قواره چادر نماز و کیسه نقل‌ونبات به خانه دختر می‌رفتند. اگر در یک خانه چند دختر «دم‌بخت» داشتند، حتماً دختر بزرگ‌تر را نشان داده و «شوهر می‌دادند» و دیگر دخترها را از نظر پنهان می‌کردند.



در گذشته فاصله چندانی بین سن کودکی تا ازدواج وجود نداشت و دختران اغلب بین ۷ تا ۱۳ سالگی ازدواج کرده و وارد زندگی خانوادگی می‌شدند. عواملی چون رسیدن به استقلال اقتصادی، رشد نسبتاً سریع دختران آن روزگار و پایین‌بودن میانگین عمر به دلیل شیوع بیماری‌ها در افزایش این ازدواج‌های زودرس بی‌تاثیر نبود. تصور این‌گونه



سید علی اصغر هاشم‌زاده

کارشناسی مهندسی عمران ۹۶

انعکاس آداب و رسوم ایرانیان بخش قابل توجهی از آثار مسافران خارجی که به دلایل مختلف در دوره‌های مختلفی به ایران آمده‌اند، در برگرفته و فرهنگ ایرانی از مواردی بوده که برای توریست‌ها، به دلیل وجود سنت‌ها و رسوم خاص، جذابیت‌های فراوانی داشته است.

یکی از این دوره‌ها که در آثار گردشگران خارجی انعکاس یافت، دوره قاجار است؛ ایرانیان در آن دوران، باتوجه به قوانین اسلامی، آداب و ضوابط خاصی برای ازدواج و مسائل دیگری چون خواستگاری، عقد و ... داشته‌اند. اگرچه در کشور پهناور ایران در آن زمان به دلیل وجود قومیت‌ها و آداب متنوع، مراسم هرکدام به گونه‌ای برگزار می‌شد، اما کلیات آن مشابه یک‌دیگر بوده و با دیگر کشورها تمایز قابل توجهی داشته است؛ خصوصاً این‌که اسلام در زندگی افراد اهمیت به‌سزایی داشته و در این دین نیز به امر ازدواج تأکید فراوانی شده است. به همین دلیل بخشی از آداب باتوجه به دین اسلام انجام می‌شد. تاریخ‌نویسان، سیاست‌مداران، سیاحت‌گران و جهان‌گردان دست به نگارش مشاهدات عینی خود زده و نوشته‌های خود را در قالب سیاحت‌نامه یا سفرنامه به تحریر درآوردند و اطلاعات مهمی از تاریخ و سنت‌های ایران را به سرتاسر جهان انتقال دادند. در این نوشتار، نگارنده به شرح چند مورد از آداب مرسوم ازدواج در عهد قاجار خواهد پرداخت:

۱. خواستگاری

در حدود ۱۰۰ سال قبل در زمان قاجار، هر خانواده‌ای که قصد داماد کردن فرزند خویش را داشتند، بدون اطلاع به خانواده دختر، به خانه آن‌ها می‌رفتند تا اوضاع نظم و مرتب‌بودن خانه را بسنجند و خانواده دختر که معمولاً این احتمال را می‌دادند که هرلحظه خواستگار ناخوانده به

مروری بر مسئله حضور زنان در مجلس شورای اسلامی؛

غایبان سیاست‌گذاری کشور



محمیا جعفری نانی

کارشناسی علوم سیاسی ۹۸

شکاف جنسیتی در سطح جهانی در سال ۲۰۲۱، برابر با ۶۸ درصد است که در مقایسه با سال ۲۰۲۰، ۰٫۶ درصد افزایش داشته است. در مسیر فعلی حرکت به نظر می‌رسد ۱۳۵ سال طول خواهد کشید تا شکاف جنسیتی در سراسر جهان برطرف شود. در اندازه‌گیری شکاف جنسیتی از چهار شاخص استفاده می‌شود: توانمندسازی سیاسی، مشارکت و فرصت‌های اقتصادی، آموزش و بهداشت. از میان این چهار شاخص، جهان بزرگ‌ترین نابرابری را در عرصه سیاست تجربه می‌کند. شکاف جنسیتی در عرصه سیاست در سطح جهانی برابر با ۸۸ درصد است که نسبت به سال ۲۰۲۰، ۲٫۴ درصد افزایش را نشان می‌دهد. بنابراین، مسئله نابرابری در عرصه سیاسی، خاص ایران نیست، اما ایران در میان ۱۵۶ کشور جهان از منظر توانمندسازی سیاسی در سال ۲۰۲۱ در رتبه ۱۵۰ قرار دارد که نشان می‌دهد شاخص‌های مختلف سیاست در ایران، پایین‌تر از متوسط جهانی قرار دارد.

در سطح منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا نیز در میان ۱۹ کشور، ایران در رتبه ۱۶ قرار دارد؛ در حالی‌که دنیا به سمت تئوری Womenomics، به معنای حضور زنان پیشرو در مدیریت، و بازتعریف ارزش‌ها و نگرش‌ها پیش می‌رود تا در آینده یک تغییر پارادایمیک در این عرصه را رقم بزند، زیرا شواهد کافی برای تأیید این موضوع به دست آمده که زنان دارای پتانسیل‌های بالقوه‌ای هستند که می‌توانند به طور معناداری توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشورها را تقویت کنند، اما در ایران ما شاهد حضور پررنگ زنان در عرصه سیاست نیستیم.

در مجلس شورای اسلامی فقط ۵٫۶ درصد از نمایندگان را بانوان تشکیل می‌دهند؛ در حالی‌که متوسط سطح جهانی در سال ۲۰۲۱، ۲۶ درصد



مشارکت سیاسی زنان با پیروزی انقلاب اسلامی به عنوان یک تکلیف اسلامی شناخته شد. میزان حضور زنان در قوه مقننه یکی از مهم‌ترین ملاک‌ها برای سنجش مشارکت زنان در سطوح بالای تصمیم‌گیری است و بیش‌ترین میزان مشارکت زنان، در مجلس شورای اسلامی مربوط به مجلس‌های پنجم، ششم و هفتم است که حضور زنان به علت محور توجه قرار گرفتن توسعه سیاسی و طرح حمایت از جامعه مدنی به ۱۴ نفر رسید. پایین‌ترین میزان مشارکت زنان نیز مربوط به سه دوره اول مجلس شورای اسلامی است که ۴ نفر در آن حضور داشتند. این مسئله هم مربوط به اوضاع نامناسب کشور و درگیری در جنگ تحمیلی هشت ساله بود.

ما هر ساله شاهد کاهش مشارکت سیاسی زنان در جامعه هستیم و جنسیت‌نگری مرسوم نیز مزید بر علت است. خانواده، مدارس، رسانه‌ها و

سایر گروه‌های اجتماعی هر یک تصویری از رفتار مناسب هر جنس را به فرد می‌آموزند و در نتیجه افراد به تدریج بر اساس این تصورات، اطلاعاتی را در مورد نگرش‌ها، علاقه‌ها، ویژگی‌های روانی و حتی شغل مناسب خود و دیگران به دست می‌آورند. در واقع نگاه جنسیتی در میان افراد جامعه باعث شده، به رغم تبلیغات گسترده که برای مشارکت سیاسی زنان صورت می‌گیرد، تغییرات چندانی را در این زمینه شاهد نباشیم و هرساله مشارکت در سطح بسیار پایینی قرار بگیرد. هنجارهای اجتماعی در جامعه به مسئله جنسیت تأکید می‌کند و افراد جامعه نیز در طول زندگی خود با این هنجارها آشنا می‌شوند و این مهم در میزان مشارکت سیاسی بانوان در جامعه نیز به طبع تأثیر می‌گذارد.

کلیشه‌های تبعیض جنسیتی در کنار کلیشه‌های نژادپرستانه و کلیشه‌های طبقاتی، می‌تواند مثلث تبعیض‌ها و نابرابری‌هایی را بسازد که از دیرباز مایه رنج و محرومیت بشر در چهارگوشه جهان بوده است، اما برای جلوگیری از بازتولید این کلیشه‌های جنسیتی لازم است، پیش از این‌که زنان و مردان با عنوان جنس‌های مخالف یاد شوند، آن‌ها را با عنوان انسان‌هایی معرفی کرد که هیچ‌یک فراتر یا فرورتر از دیگری (جنسیتی دیگر) نیستند و به افراد باید آموزش داد که بشر، فارغ از زن یا مرد بودن، دارای ضعف و توانایی‌ست؛ این امری حقیقی در باب طبیعت انسان است و جنسیت نمی‌شناسد.

*در یادداشتی که خواندید از منبع ذیل استفاده شده است: پور رنجبر، مهدیه، امام جمعه زاده، سید جواد، علی حسینی، علی، بررسی رابطه جامعه‌پذیری و مشارکت سیاسی زنان، پژوهش نامه زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۳ گزارش سالانه برابری جنسیتی در کشورها منتشرشده توسط مجمع جهانی اقتصاد

نذر و هویت زنانه



بهروین سادات علوی‌زاده

کارشناسی جامعه‌شناسی ۹۸

سنت در لغت به معنای آداب، آیین، رسم و رسوم است. در فرهنگ‌های مختلف، نذر به عنوان یک آیین شناخته می‌شود و بسته به فرهنگ‌های گوناگون نذورات اشکال متفاوتی به خود می‌گیرند. نذر در لغت به معنی عهد و پیمان، چیزی یا کاری برخود واجب کردن است و درواقع، عملی‌ست که فرد برای متوسل شدن به قدرتی روحانی انجام می‌دهد. از زمان‌های گذشته تا کنون در ایران به دلیل وجود فرهنگ دینی، ادای نذر معمولاً کنشی دینی بوده، یا به مرور زمان رنگ و بوی دینی به خود گرفته است. نذورات و نحوه عمل‌کرد آن در جامعه از عوامل مختلفی چون جنسیت، طبقه اجتماعی، مناسبت‌ها، مکان‌ها و شرایط اجتماعی و فرهنگی تأثیر می‌پذیرد.

یکی از عوامل تأثیرگذار برروی نذر، جنسیت است؛ به عبارتی در مراسمات دینی کنش‌گری و نقش‌هایی که زنان و مردان در پروسه به جا آوردن نذر می‌گیرند، متفاوت است. به عنوان مثال زنان معمولاً در نذوراتی چون آجیل مشکل‌گشا، تهیه غذاهایی چون آش و شعله زرد، برگزاری مراسمات سفره حضرت ابوالفضل و ... مشارکت می‌کنند و مردان در نذوراتی چون ذبح گوسفند، خریدها، حمل علم و آلات موسیقی عزاداری مشارکت دارند. به نظر می‌رسد در ادای نذر توسط زنان، آن‌ها احساس می‌کنند که جایگاه و منزلت اجتماعی‌شان افزایش یافته و درواقع زنان با ادای نذر تلاش می‌کنند اثرگذاری اجتماعی خودشان را افزایش دهند و نفوذ بیش‌تری را در جامعه پیدا کنند. درواقع ادای نذر در جامعه توسط زنان می‌تواند موجب بازبازی هویت زنان در جامعه شده و هم‌چنین منجر به ایجاد رضایت، افتخار، آسایش و مشروعیت دینی شود.

مقاله نذر و هویت اجتماعی زنان، نوشته مهری بهار



افزایش اختلالات روانی با جولان روانشناس‌نماها در فضای مجازی

چند سالی می‌شود که برخی افراد با نام روان‌شناس، اما با ماهیت روان‌شناس‌نما وارد چرخه درمانی سلامت روان کشور شده‌اند، افراد سواستفاده‌گر و کلاهبرداری که از مشکلات مردم جامعه با فن بیان خوب و انجام برخی روش‌ها برای جذب دنبال‌کننده به نفع جیب خود تغذیه می‌کنند، افراد منتقلی که نوک پیکان هدفشان به روی جامعه و قشر آسیب دیده است، به طوری که می‌توان گفت آن‌ها از هرچه‌ای برای پیش‌برد منفعت خود بهره می‌برند.

محمد حاتمی، رئیس سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره کشور، درباره روان‌شناس‌نماها و افزایش تعداد آن‌ها گفت: برخی افراد سودجو با نام روان‌شناس واقعی، اما با باطنی خلاف بر این اسم قصد درمان سلامت روان افراد جامعه را دارند، افرادی که خود در صفحات مجازی مشکلات مردم را احصا کرده و با یک فن بیان خوب نسخه روان‌شناسی عجیب‌وغریب برای بیماران می‌پیچند که البته هیچ کدام از این مشاوره‌ها جنبه علمی و درمانی ندارد و افراد جامعه نباید به صحبت آن‌ها اعتماد کنند.

وی ادامه داد: یکی از فعالیت‌های مهم سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره کشور طی ۶ ماه گذشته بررسی افراد فاقد صلاحیت و فاقد پروانه نظام روان‌شناسی بوده است، به طوری که نزدیک به بیش از ۵ هزار روان‌شناس‌نما یا افرادی که در فضای مجازی خود را با عنوان روان‌شناس معرفی کرده، اما هیچ‌گونه پروانه و یا مجوز از سازمان نظام روان‌شناسی و مشاوره کشور نداشته‌اند، محرز شده است.



صدرا صانعی‌فر

کارشناسی روان‌شناسی ۹۸

زمانی که می‌خواهیم درباره پدیده‌های صحبت کنیم، باید به بررسی آن از جهات مختلف جامعه‌شناختی، مردم‌شناسی، سیاسی، اقتصادی، روان‌شناسی و تکاملی بپردازیم تا دیدمان نسبت به موضوع جامع و واقع‌بینانه‌تر شود. تاکید زیاد بر جنبه‌ای، ما را از اهمیت دیگر جنبه‌های پدیده غافل می‌سازد.

در این نوشتار قصد داریم نگاهی روان‌شناسانه به باورهای کهن، رسومات و سنت‌ها بیندازیم. در ابتدا بهتر است با تعریفی از سنت آشنا شویم: سنت‌ها و رسومات عرفی نوعی عقاید، آداب و هنجارهای رفتاری تکرار شونده‌ای هستند و معانی نمادینی دارند. سنت‌ها در یک گروه یا جامعه وجود دارند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند. فهم معانی اصول سنت، در گرو فهم دلایل و چگونگی آن اعمالی است که در گذشته به دنبال رویارویی با محرک خاصی ظاهر می‌شدند. البته این رسومات نشانه‌ای برای تمییز یک جامعه از جامعه‌ای دیگر است و به عبارتی ارتباط مستقیمی با هویت‌یابی افراد دارند که این مهم خود موجب سلامت روان انسان‌ها می‌شود. سنت‌ها بخش اصلی یک فرهنگ هستند که در شکل دادن ساختار افکار و رفتار جامعه دخالت دارند. اگر افراد سنت‌های جامعه‌ای را از بین ببرند، در واقع هویت آن جامعه زیر سوال می‌رود و افراد اضطراب شدیدی را در نتیجه این بحران هویت تجربه خواهند کرد.

اما چرا ما در جهان مدرن هنوز به سنت‌ها معتقد هستیم؟ به بیانی عامیانه‌تر، چرا ما انسان‌ها دوست داریم که به سنت‌های فرهنگ‌مان بچسبیم و دنیای خود را با آن تفسیر کنیم؟ پاسخ این دو سوال تا حدودی به ساختار مغز و روان انسان مرتبط است. بگذارید کمی با عمل‌کرد مغز آشنا شویم؛ مغز برای

بررسی عوامل روان‌شناختی موثر در اعتقاد به سنت‌ها

باورهایی که زندگی را آسان‌تر می‌کند

سازگاری هرچه بیشتر با محیط، به دنبال آسان‌کردن پدیده‌هاست. حقیقت تلخ ماجرا آنجایی است که پی می‌بریم انرژی شناختی محدودی داریم؛ در واقع مغز برای چیره‌شدن بر محیط سابق، میل به حفظ نگرش‌ها و رفتارهای گذشته را دارد. می‌پرسید چرا؟ به دلیل آن‌که برای محرک‌های جدید، انرژی شناختی لازم را ذخیره کند.

این مسئله شکل‌گیری عادت‌های شخصی و جمع‌مان را نیز توجیه می‌کند. بنابراین ما تمایل داریم به سنت‌ها بایبند باشیم؛ زیرا کارها یمان را سریع‌تر و بهینه‌شده‌تر انجام دهیم. فرض کنید اگر سنت‌ها وجود نداشتند، برای کنش‌های اجتماعی ساده‌ای مانند «سلام کردن»، باید ساعت‌ها فکر می‌کردیم که دقیقا چه سخنی را هنگام روبرو شدن با فرد آشنا یا غریبه به زبان بیاوریم. این افکار ما



انسان در بلندمدت می‌شوند. ۲. نیاز به داشتن احساس تعلق و احترام: احساس مثبتی که ما از عضویت در گروهی به دست می‌آوریم، باعث می‌شود ارزش‌های مشترکمان را ابراز کرده و حمایت، احترام و دوستی افراد را کسب کنیم. ۳. نیاز به باور داشتن: برای داشتن روانی سالم، چارچوب و سیستمی از اصول اخلاقی و رفتاری ضروری است تا فرد بتواند ضمن آن، هویت خود را حفظ کرده و دچار سرکوب و اضطراب نشود. ۴. نیاز به کمک به دیگران: سنت‌ها سبب تسهیل در کمک‌کردن می‌شوند؛ زیرا راه‌های مشخصی که پیش‌پایمان قرار داده شده، احتمال اقدام به کمک را افزایش می‌دهد. از طرفی هم‌گروهی ما، معرف هویت ماست؛ به همین دلیل سعی می‌کنیم کیفیت زندگی او را بالا ببریم.

حفظ رسومات جنبه‌های مثبت و فراوان دیگری نیز دارد که در این مقال نمی‌گنجد، اما از معایب آن نیز نباید غافل ماند. به عنوان مثال، سنت‌ها می‌توانند عواملی جهت تشدید تبعیض نژادی و تفکر فاشیسم باشند. هم‌چنین می‌توانند ما را از خلاقیت باز دارند؛ در نتیجه نمی‌توانیم موضوعی را از جنبه‌های مختلف بررسی و مطالعه و رفتار متفاوت و موثرتری را خلق کنیم. همه این مسائل حاصل قدرت و تأثیرات اجتماعی بالایی است که سنت‌ها و رسومات دارا هستند.

*در یادداشتی که خواندید، از منابع ذیل استفاده شده است:

- رابرت استرنبرگ، کتاب روان‌شناسی شناختی
- جیمز کلیر، کتاب عادت‌های اتمی
- مقاله A Profound Need for Our Traditions، نوشته ساوول لوین، منتشرشده در سایکولوژی تودی

سنت‌ها در چهار نیاز زیستمان به کمک ما می‌آیند:

- نیاز به افزایش کیفیت زندگی؛ آداب جمعی، سبب افزایش احساس آرامش، ایمنی و امنیت روانی

در گفت‌وگو با معاون مرکز مشاوره و توانمندسازی دانشگاه فردوسی مشهد:

در کنار تان هستیم

دلیل دسترسی راحت‌تر دانشجویان به خدمات مرکز، بسیاری از مشاوره‌ها به صورت تلفنی انجام می‌گیرند. بخش مددکاری مرکز مشاوره نیز به دانشجویانی که مشکل معیشتی دارند، کمک هزینه تحصیل، غذا و پوشاک اعطا می‌کند. هم‌چنین برای افرادی که دارای افکار خودکشی هستند، خدمات مداخله در بحران ارائه شده و وضعیت روانی این افراد به طور دائم توسط تیم درمان که شامل روان‌پزشک، روان‌شناس و مددکار است، پی‌گیری خواهد شد.

غریبالگری سطح سلامت روان دانشجویان از دیگر وظایفی است که مرکز مشاوره عهده‌دار آن است. طرح پایش سلامت روان به مدت ۱۵ سال صرفا برای دانشجویان ورودی و به صورت قلم و کاغذی انجام می‌شد. افرادی که در معرض خطر شناسایی می‌شدند، غریال و تحت درمان قرار می‌گرفتند، اما در دو سال اخیر این طرح برای تمامی دانشجویان قابل اجراست و فرقی مقیاس ملی سلامت روان دانشجویان از طریق سامانه portal.saorg.ir برای همگان قابل دسترسی است. براساس این پرسش‌نامه، کارشناس بخش پذیرش مرکز با افرادی که در الویت قرار دارند، تماس گرفته و زمانی که جهت مصاحبه بالینی تنظیم می‌کند؛ چنان‌چه در مصاحبه اولیه تشخیص داده شود که فرد دچار مشکلات روان‌شناختی است، همکارانمان برای وی، وقت مشاوره تعیین خواهند کرد.

مرکز مشاوره تا چه اندازه نسبت به حفظ اطلاعات شخصی دانشجویان متعهد است و صحبت‌هایی که بین مراجع و مشاور مطرح می‌شود تا چه اندازه در طول درمان محرمانه باقی می‌ماند؟

در علم روان‌شناسی اولین اصل اخلاقی، رازداری است؛ یک روان‌شناس باید نسبت به هویت مراجعه‌کننده و آنچه که می‌گوید رازدار باشد. در مرکز مشاوره و توانمندسازی دانشجویان، به جز مشاور و سوپروایزر -در مواقع خاص با نظر مراجعه‌کننده- هیچ فرد دیگری به پرونده افراد دسترسی ندارد. اطلاعات شخصی افراد در مرکز باقی می‌ماند و به هیچ بخش یا سازمانی از دانشگاه تحویل داده نخواهد شد. تنها در صورتی که ادامه تحصیل

داد: کیفیت تحصیل دانشجویان ارتباط مستقیمی با سطح سلامت روان آن‌ها دارد. از این‌رو هدف اصلی مرکز مشاوره ارتقای سطح سلامت روان‌شناختی و اجتماعی دانشجویان است تا روند تحصیل و زندگی آن‌ها به سلامت پیشی رود.

اوایل جوانی دوران بروز برخی از مشکلات روان‌شناختی است؛ ممکن است فردی تا قبل از ورود به دانشگاه خللی در زندگی و امور خود احساس نکند، اما با ورود به جامعه دانشگاهی متوجه کاستی‌هایی در عملکردش شود. لذا مداخله و پیش‌گیری، از مزمن شدن آن اختلال جلوگیری می‌کند.

پیش‌گیری از آسیب‌های روان‌شناختی و اجتماعی نیز از دیگر اهداف مرکز مشاوره است. ما سعی می‌کنیم در سه سطح پیش‌گیری‌های لازم را انجام دهیم؛ پیش‌گیری اولیه برای عموم دانشجویانی که مشکلات روان‌شناختی کم‌تری دارند، اتفاق می‌افتد. در این سطح، مرکز مشاوره برای افرادی که مشکل جدی ندارند، اما لازم است اطلاعاتی در حوزه روان داشته باشند، کارگاه‌هایی را برگزار می‌کند. در این کارگاه‌ها چگونگی کنار آمدن با شکست‌های عاطفی و سوگ، مقابله با استرس و اضطراب، کسب مهارت‌های جرئت‌مندی و ابراز وجود و چگونگی برقراری ارتباطات موثر و پایدار به دانشجویان آموزش داده می‌شود.

پیش‌گیری سطح دوم، زمانی است که مشکلاتی به وجود آمده و فرد خواستار رفع آنان است؛ در این سطح افراد، خدمات مشاوره را دریافت خواهند کرد. در پیش‌گیری سطح سوم مشکلات روان‌شناختی به‌وجود آمده، مانند سوء مصرف مواد، مزمن شده‌اند و فرد برای پیش‌گیری از آسیب‌های احتمالی بیشتر، به مرکز مراجعه و خدمات روان‌درمانی را دریافت می‌کند.

مشاوره و درمان برای مراجعین به صورت فردی و گروهی انجام می‌شود. از زمان شیوع پاندمی کرونا به

دانشجو به علل روان‌شناختی با مشکل مواجه شود، با تعهد و نظر فرد دانشجو اطلاعات روان‌شناختی وی به سیستم آموزش گزارش شده تا تسهیلاتی در روند ادامه تحصیلش در نظر گرفته شود.

اما باید تاکید کنم که اصل رازداری تنها در دو مورد نباید رعایت شود؛ زمانی که فرد قصد وارد کردن آسیب جدی به خود و دیگران دارد یا دارای افکار خودکشی و دگرآزاری است. خصوصا زمانی که فرد قصد آزار رساندن به کودکان، سالمندان و معلولان را داشته باشد، روان‌شناس می‌بایست افرادی که قادر به جلوگیری از این تهدیدات هستند را مطلع سازد.

افراد چگونه درباره درمان‌گران اطلاعات کسب کنند تا بتوانند روان‌درمانی را با شخصی که مناسب آنهاست آغاز کنند؟

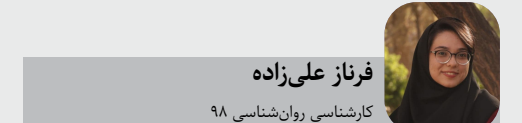
رزومه مشاوران، حوزه تخصصی درمان و نوع رویکردشان در بخش مشاوره و درمان سایت moshaver.um.ac.ir وجود دارد. دانشجویان علاوه‌بر مراجعه به این قسمت، می‌توانند با پرس کردن فرم پذیرش مرکز مشاوره از طریق پرتال دانشجویی، اطلاعات اولیه را در اختیار ما قرار داده تا مسئول بخش درمان با بررسی پرسش‌نامه فرد، او را به روان‌شناس حوزه بالینی، تحصیلی - شغلی، خانواده و پیش از ازدواج، حقوقی، مددکار یا روان‌پزشک ارجاع دهد.

به طور کلی می‌توان گفت رویکردهای مشاورین مرکز، رویکردهایی طولانی‌مدت مانند روان‌کاوی و روان‌تحلیلی نیست؛ ما رویکردهای کوتاه‌مدت را انتخاب می‌کنیم تا بتوانیم به وضعیت همه دانشجویان رسیدگی کنیم. **راهکار مرکز مشاوره برای دسترسی همه‌جانبه دانشجویان به خدمات سلامت روان چیست؟**

قصد داریم برای رسیدن به این هدف، جلسات الکترونیکی خودیاری راه‌اندازی کنیم تا دانشجویان در مورد سلامت روان اطلاعاتی را کسب کنند و به خودشناسی برسند و در صورت احساس نیاز به طور حضوری یا مجازی، با درمان‌گر خود ارتباط برقرار کنند. حقیقت امر این است که جلسات روان‌درمانی در کلینیک‌های سطح شهر، هزینه‌های گزافی در پی دارد، اما در مرکز مشاوره این امکان برای دانشجویان فراهم است که با حداقل هزینه و تقریبا رایگان از خدمات سلامت روان بهره ببرند.

در پایان به دانشجویان پیشنهاد می‌کنم، هر زمان دچار مشکلی شدند به مرکز مشاوره مراجعه کنند؛ زیرا مشاوره در مراحل اولیه مشکل، موثرتر واقع می‌شود و افراد قادر خواهند بود افکار، هیجانات و عواطف خود را بهتر مدیریت کنند. اختلال هر چه مزمن‌تر شود، روند درمان به همان نسبت طولانی‌تر و سخت‌تر خواهد شد.

ما تا پایان دوران تحصیل در کنار تان هستیم تا به آرامشی که لازم دارید برسید و حال خوب را تجربه کنید.



فرناز علی‌زاده

کارشناسی روان‌شناسی ۹۸

پیش‌مصاحبه: زمانی که صحبت از سلامت روان و درمان آن به میان می‌آید، بسیاری از مردم متأسف می‌شوند و می‌پندارند حتما باید مشکل حاد روان‌شناختی وجود داشته باشد تا فردی به روان‌شناس مراجعه کند؛ کما این‌که روان‌درمانگران و مشاوران به ما کمک می‌کنند تا خود را بهتر بشناسیم، تصمیمات درست‌تری بگیریم و حال خوب را تجربه کنیم.

مرکز مشاوره دانشگاه فردوسی مشهد اولین و در دسترس‌ترین مکان برای دانشجویان این دانشگاه است که می‌توانند به آن مراجعه کرده و با مشعل فروزانی که روان‌شناسان به دستشان می‌دهند، مسیر زندگی را در روشنایی و آگاهی پیش ببرند.

در همین راستا، با سرکار خانم رضیه ادبی، معاون مرکز مشاوره و توانمندسازی دانشجویان و مسئول بخش مشاوره، درمان و مداخله در بحران به گفت‌وگو نشستیم تا ضمن بررسی دلایل اجتناب افراد از روان‌درمانی، با خدمات مرکز مشاوره بیشتر آشنا شویم. در ادامه بخشی از این گفت‌وگو تقدیم مخاطبین گرامی وقایع اتفاقیه می‌شود:

نگرش‌ها و باورهای خاص بعضی از افراد نسبت به روان‌درمانی، موجب شده علی‌رغم این‌که روزهای سختی را پشت سر می‌گذارند، از دریافت خدمات تخصصی روان‌شناختی اجتناب کنند. نظر شما در این رابطه چیست؟

ما بیماری جسمی را خیلی راحت می‌پذیریم، اما آسیب‌های روانی را انگ و برجسب تلقی می‌کنیم؛ به گونه‌ای که نمی‌توانیم مانند دل‌درد آن را به عنوان بیماری بپذیریم و به راحتی بیان کنیم که افسرده هستیم یا مضطرب می‌شویم. این دیدگاه منفی نسبت به روان‌درمانی، دیر زمانی است که در جامعه ما وجود دارد. در قدم اول باید انگ‌زدایی از این مسئله اتفاق بیفتد. باید دانست که سلامت جسم و روان را نمی‌توان از هم متمایز کرد؛ زیرا زمانی که تحت استرس شدید هستیم، احتمال بیش‌تری وجود دارد که دچار بیماری‌های قلبی-عروقی و گوارشی شویم. پس برای داشتن جسمی سالم باید روان سلامتی داشت.

از طرفی در سلامت روان نیز ایجاد پایوسایکوسوشال و اسپریچوال مطرح است؛ به این معنا که سلامت روان همواره درگیر زیربنای زیستی، اجتماعی و معنوی است. در اختلالات مثل افسردگی علاوه‌بر عوامل روان‌شناختی، مسائل زیستی نیز مطرح است و جابه‌جایی انتقال‌دهنده‌های عصبی مغز در ایجاد خلق افسرده نقش دارند. لذا همان‌طور که برای بیماری‌های جسمی به پزشک مراجعه می‌کنیم، لازم است برای مرتفع ساختن آسیب‌های روان‌شناختی نیز از فرد متخصص کمک بخواهیم.

وی در خصوص اهداف و راهبردهای مرکز مشاوره ادامه



احیاء شورای عالی سینما

معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در اختتامیه پنجمین جشنواره ملی فانوس که شامگاه چهارشنبه، ۲۴ آذر ماه، در تالار شهر مشهد برگزار شد، با اشاره به انتقادات هنرمندان از سازمان سینمایی، اظهار کرد: گلابه هنرمندان در این حوزه زیاد است که امیدواریم با تشکیل شورای عالی سینما که قرار است در استان‌ها راه‌اندازی شود خیلی از مشکلات اهالی سینما و زیرساخت‌ها در استان‌ها حل شود.

وی اضافه کرد: امیدواریم در دولت فعلی شورای عالی سینما بار دیگر احیا شود. این بار شورای عالی استان‌ها را نیز تشکیل دادیم که به ریاست استاندار و عضویت نهادهایی هم‌چون اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، شهرداری، هنرمندان و... تشکیل جلسه خواهد داد. با تشکیل و راه‌اندازی شورای عالی سینما در استان‌ها موضوع تولید، زیرساخت‌ها، جشنواره‌ها و حمایت از آنان در دوره‌های بعد در استان‌ها رونق خواهد گرفت و این مشکلات فعلی مرتفع خواهد شد.

نوشتاری بر فیلم و رمان «گتسبی بزرگ»

«گتسبی»؛ حقیقت و امید

عشق و امید از موضوعاتی‌ست که باید درک شود و تا آن زمان‌که درک نشود در ظاهر رویا باقی می‌ماند؛ همان‌طور ستودنی و غیرواقعی، درست به همان‌شکلی که مردم در رمان گتسبی بزرگ و در فیلم آن به کارگردانی «باز لورمن» به تصویر کشیده شدند؛ نابینا بر عشق حقیقی گتسبی و بینا بر ساختن حکایت‌هایی بسیار دور از حقیقت.

اما نکته این است که عاشق هیچ اهمیتی به باور شدن نمی‌دهد، بلکه همه‌چیز را قربانی معشوق می‌کند. او عشق خود را فریاد می‌زند، اما فریاد او تنها برای دل‌های بینای عشق پیداست و نه چشم‌هایی که باورش‌ان کلیشه‌های روزمره است.

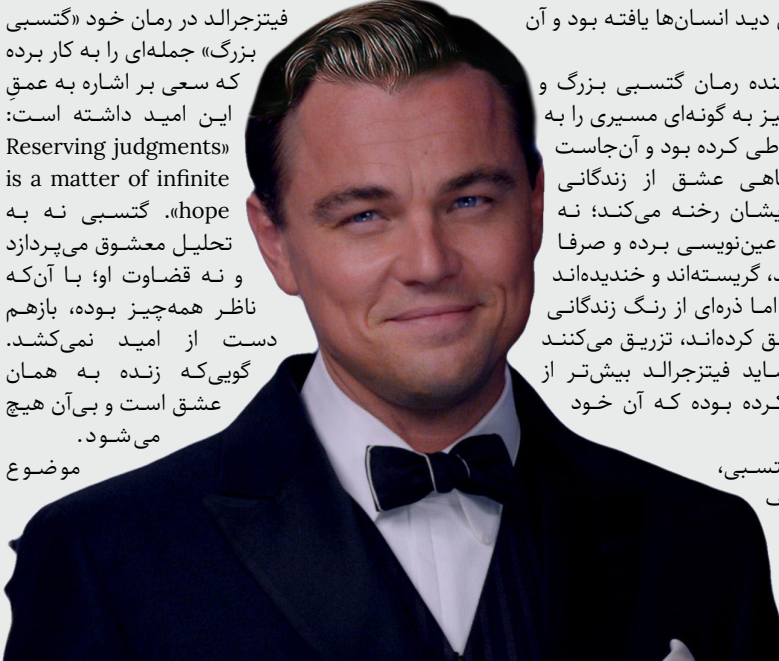
انسان امروز باور کرده که گتسبی درون داستان، با آن وقار و امید بی‌نهایت، نمی‌تواند پا به دنیای واقعی خود با آثار مناسبتی و مذهبی شناخته شده بود، و کثیف امروز بگذارد. انسان امروز گمان می‌کند، هیچ‌کس نمی‌تواند هم‌چون گتسبی باشد و دلیل او عدم شناخت چنین انسانی در سیطره دید خود است، اما انسان نابیناست و نادان؛ چراکه بر اساس اندیشه گتسبی نمی‌داند عدم سلطه در شناخت، دلیل عدم وجود نیست، اما در انتها با گذار در سرگذشت دراماتیک، پرغرور و با افتخار گتسبی در عشق و باورها یقین‌های او به سوالی بس دشوارتر می‌رسیم؛ سوالی که برای باورپذیر بودن وجود راستین گتسبی در دنیای امروز انتظارمان را می‌کشد.

سوال اساسی این است که آیا گتسبی می‌تواند کامل‌تر، عمیق‌تر و عاشق‌تر باشد؟ اگر از شخص من بپرسید بی‌درنگ خواهیم گفت «بله».

باید گفت عشق و امید عناصری هستند که به یک‌دیگر نیرو می‌بخشند. هرگاه عشق عمیق‌تر شود، امید بیش‌تر شده و هرگاه امید اساسی‌تر شود، عشق حقیقی‌تر؛ به گونه‌ای که نظر، معطوف معشوق می‌شود و قدرت ماورا. در آنجاست که معشوق معیار می‌شود و از آن‌جا قضاوت در باب معشوق معنایی ندارد؛ چرا که معیار اوست.

فیتزجرالد در رمان خود «گتسبی بزرگ» جمله‌ای را به کار برده که سعی بر اشاره به عمق این امید داشته است: «Reserving judgments is a matter of infinite hope». گتسبی نه به تحلیل معشوق می‌پردازد و نه قضاوت او؛ با آن‌که ناظر همه‌چیز بوده، بازهم دست از امید نمی‌کشد. گویی که زنده به همان عشق است و بی‌آن هیچ می‌شود.

موضوع



چیست و جست‌وجو کدام است؟ پاسخ ساده است و به طرز حیرت‌آوری دشوار برای درک؛ چراکه آن مسیر عشق است و جست‌وجو، جست‌وجویی بهر معشوق؛ عشقی که می‌تواند به هرشکلی درآید و معشوقی که از شکل‌پذیری عشق شکل پذیرتر است. انسان در گذار زمان، دوری‌ها، رنج‌ها و قضاوت‌ها خسته می‌شود، می‌برد و از هدف کناره می‌گیرد، اما برای او این‌طور نبود؛ چراکه او چیزی ورای دید انسان‌ها یافته بود و آن عشق حقیقی بود.

اسکات فیتزجرالد، نویسنده رمان گتسبی بزرگ و خالق شخصیت گتسبی نیز به گونه‌ای مسیری را به دشواری تا معشوقه خود طی کرده بود و آن‌جاست که متوجه می‌شویم گاهی عشق از زندگانی نویسندگان به داستان‌هایشان رخنه می‌کند؛ نه آن‌که به الزام دست به عین‌نویسی برده و صرفاً آن‌چه دیده‌اند، چشیده‌اند، گریسته‌اند و خندیده‌اند را به تحریر درآورند؛ نه، اما ذره‌ای از رنگ زندگانی خود را به دنیایی که خلق کرده‌اند، تزریق می‌کنند و کسی چه می‌داند، شاید فیتزجرالد بیش‌تر از گتسبی، عشق را درک کرده بوده که آن خود حکایتی دیگر است.

موضوع مانایی عشق گتسبی، موضوع امیدی وصف ناشدنی‌ست و موضوع امید بی‌نهایت گتسبی از اساسی‌ترین فلسفه‌های عشق راستین است.

محمدسجاد اعتماد گلستانی

کارشناسی مدیریت مالی ۹۸



از «چی گتسبی» می‌توان به عنوان یکی از عمیق‌ترین و حقیقی‌ترین شخصیت‌های غیرحقیقی یاد کرد. بی‌شک به کار بردن واژه «حقیقی‌ترین» شمایی پارادوکسیکال به حقیقت دید تماشاگر ساده می‌بخشد؛ چراکه در دید انسان امروز گتسبی شخصی دور از واقعیت، فانتزی و صرفاً زیبانگاری شده است که به دل نشست، تحسین برانگیز بوده و اذهان را جذب خود می‌کند، اما هیچ‌گاه مانندش (فردی با باورها، رفتار و افکار او) در عالم حقیقی زندگانی پیدا نخواهد شد و همین موضوع سرآغاز تشکیل حقیقت بی‌پایان گتسبی‌ست؛ حقیقتی که او را نه تنها از فانتزی و غیرواقعی بودن جدا می‌کند، که جامه رئال به او می‌بخشد.

در واقع افکار او و اعمالش به گونه‌ای جاری‌ست که می‌توان از او آموخت و یا خویشتن را در آن پیدا کرد؛ خویشتنی که گاه آشکار است و گاه پنهان. باورهای گتسبی از آن دسته باورهایی‌ست که در دیده آدم‌ها نمی‌گنجد و آن را غیرواقعی می‌بینند؛ به گونه‌ای که نمی‌توانند با آن انس بگیرند، هرچند که زیبا بخوانندش و نمی‌توانند خود را پایبند آن کنند، هرچند که بدانند سرانجام آن بینایی‌ست و در عصر انسان، بسیاری آن نابینایانی که بینایان را به کوری متهم کرده‌اند.

در واقع باید گفت که انسان امروز همانند گذشته، نابینا است. بسیاری از انسان‌ها مسیر را به جست‌وجویی غلط پیموه‌اند و بسیاری در مسیر جست‌وجویی درست جان داده و گاهی هم جان‌ستاده‌اند، اما مسیر

نگاهی به واکنش‌ها پیرامون سخنان یک نماینده مجلس در خصوص آلات موسیقی؛

هنرمندان، میزبان تاریخ و سیاست‌مداران مهمان تاریخ‌اند



گذری به موسیقی «یک دقیقه» را در شب پیدا بشنوید...

«علی قلیچ» یکی از خوانندگان خوب این روزهای موسیقی‌ست که فعالیت خود را به صورت حرفه‌ای از سال ۱۳۹۴ آغاز کرده است. او که در ابتدای کار خود با آثار مناسبتی و مذهبی شناخته شده بود، توانست با آثار متعدد چندزبانه و تسلط بسیار خوب بر زبان‌های انگلیسی، عربی و آذری در کنار زبان فارسی مخاطبان بسیاری از کشورهای دیگر را نیز جذب کند.

او که این روزها توانسته با آثار عاشقانه خود و همکاری با شاعران و تنظیم‌کنندگان باکیفیت، آثار مطلوبی را ارائه و طیف مخاطبان خود را گسترش دهد، اثری نیز چند سال پیش به مناسبت شب پیدا تحت عنوان «یک دقیقه» منتشر کرده است؛ اثری که به نظر می‌رسد از باقی آثار تولیدشده برای مخاطب این شماره از نشریه کیفیت و مناسبت بیش‌تری دارد و آن‌طور که باید شنیده نشده است. بر این اساس تصمیم گرفتیم این اثر که با شعر سعید پاشازاده، آهنگسازی علی قلیچ و تنظیم هومن آزما تولید شده را معرفی کنیم و شما می‌توانید با اسکن کیوآرکد موجود و مراجعه به آپارات به این اثر گوش دهید.

هم‌چنین پیشنهاد می‌کنیم با مراجعه به صفحه اینستاگرام و یوتیوب این خواننده به آدرس alighelich آشنایی بیش‌تری با آثار او پیدا کرده و به نسبت علاقه خود به آثار عاشقانه، مذهبی و چندزبانه، موزیک‌های مورد علاقه خود را انتخاب و گوش دهید.



واکنش صداوسیما؛ نشان‌دهنده رویکرد جدید رسانه ملی واکنش دیگری که به صورت گسترده پخش شد، واکنش محمد دلآوری مجری شبکه پنج سیما در آنتن زنده رسانه ملی نسبت به این موضوع بود. واکنشی که نشان‌دهنده رویکردهای جدید صداوسیما جمهوری اسلامی ایران پس از انتصاب پیمان جبلی بود و مورد بازتاب گسترده اهالی موسیقی بود؛ به نحوی‌که این واکنش را با در نظر گرفتن هر سیاستی تحسین کرده و آن را یکی از اقدامات مثبت صداوسیما در چندسال اخیر برشمردند.

این مجری در پاسخ به نماینده اردبیل بیان کرد: متوجه این حرف‌ها نشدم. مگر چون شهید و عالم در کشور ما وجود دارد، نباید آلات موسیقی وجود داشته باشد؟ آن هم کشوری که سال‌های سال است که سابقه درخشانی در موسیقی دارد و موسیقی یکی از اجزای زندگی ما بوده است. مگر شهید و عالمی تا حالا گفته است که موزیک نباید در کشور وجود داشته باشد؟ اصلاً مگر چنین چیزی امکان دارد؟ نمیدانم این نتایج را از کجا دریافت می‌کنید. موسیقی سرود ملی را با چه زده‌اند؟ با در دبه که نمی‌زنند، بلکه با آلات موسیقی می‌نوازند.

دلآوری تصریح کرد: که از شما خواست که وقت برای موسیقی بگذارید؟ که از شما خواست صلاح مملکت را تعیین کنی؟ شما یک رای در مجلس داری، رایت را بده و برو. طوری حرف می‌زنی که انگار این مملکت قطب‌بندی است و شهدا و عالم‌ها با اهالی موسیقی دو قطب مختلف را تشکیل می‌دهند؛ درحالی‌که این‌چنین نیست. این مملکت، یک مملکت متحد است و همه در کنار یک‌دیگر زندگی می‌کنند. هم ساز می‌زنند و موسیقی را دوست دارند و هم در وقت خود عبادت و عزاداری می‌کنند.

وی ادامه داد: که از شما خواسته است که تعیین کنی چه کسی در ایران بماند و چه کسی برود؟ این دومین‌باری است که این حرف نامربوط گفته می‌شود، درحالی‌که هیچ‌کس نمی‌تواند برای هیچ ایرانی تعیین و تکلیف کند که در ایران نماند. آن فردی باید از کشور برود که ساز جدایی بزند.

موسیقی اتفاق می‌افتد که آخرین نمونه آن واکنش مردم با استفاده از آهنگ محسن چاوشی به اظهارات فردی که اخیراً سخنان دور از شأنی درمورد ائمه اطهار(ع) را مطرح کرده بود. باید این را نیز به این نماینده یادآوری کرد که حتی این روزها مداحان هم برای تولید محتوای خود به استودیوهای ضبط موسیقی مراجعه می‌کنند.

این سخنان نماینده اردبیل بازخوردهای بسیاری در داخل و خارج از کشور داشت که یکی از مهم‌ترین آن بازخوردها، واکنش داریوش پیرنیاکان، رئیس هیات مدیره خانه موسیقی کشور بود. پیرنیاکان در واکنش به این سخنان گفت: ما واقعا متعجبیم که یک نماینده مجلس چنین حرفی را بزند و آن هم توهین‌آمیز به جامعه هنری و جامعه موسیقایی کشور که یکی از ارکان فرهنگی کشور است. به شما چه ربطی دارد که می‌گویید کسانی که دنبال موسیقی هستند، از کشور بروند؟ خانه موسیقی اعتراض شدید خود را به اظهارات نماینده مجلس اعلام می‌دارد.

رئیس و سخنگوی خانه موسیقی ایران ادامه داد: به آقای اسماعیلی، وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی این را می‌گوییم که وزارت ارشاد باید نسبت به این قضیه عکس‌العمل نشان دهد و اعتراض کند. برای این‌که متولی سینما، موسیقی، تاتر، نقاشی و همه این هنرها وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است. اگر همین‌طور دم فرو ببندد و هیچ حرفی نزند، فردا هرکسی که از راه برسد چنین حرف‌هایی را بیان می‌کند. در هلند در سوله‌هایی برای گاوها موسیقی پخش می‌کنند تا شیر آن‌ها دو برابر شود. یاد شعر سعدی افتادم که می‌گوید اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب/ کژ طبع جانوری کز عشق بی‌خبری. هر کسی از راه برسد نمی‌تواند به این مردم بگوید از کشور بروید. مثل آن مجری که در تلویزیون گفته بود اگر کسی نمی‌خواهد از مملکت برود.

وی خاطر نشان کرد: موسیقی برای این مردم مانند هواست؛ موسیقی غذای روح است و باید مردم آن را داشته باشند و تصمیم‌گیرنده آن شما نیستید. باید به این آقای نماینده بگویم که سیاست‌مداران در هر جایگاهی که باشند، مهمانان تاریخ‌اند و ما هنرمندان میزبانان تاریخیم. آن‌هایی که رفتنی هستند، شما هستید آقای نماینده نه ما.



محمدرضا صبوریان

کارشناسی مدیریت دولتی ۹۸

متاسفانه در این روزها شاهد رفتارها و گفتارهایی از سوی برخی از افراد هستیم که موجب خشم و ناراحتی مردم می‌شود؛ سخنانی که به دور از هرگونه عقلانیت و درک شرایط عمومی جامعه بیان شده و هیچ توجهی نسبت به بازخورد آن در اجتماع وجود ندارد. سخنانی که هیچ ارتباطی به گوینده آن ندارد و با بیان آن‌ها و پخش آن در فضای مجازی سوهان بر روح مردم کشیده و موجب تفرقه‌افتگی در کشور می‌شود. سخنانی که نشان‌دهنده دور بودن از فرهنگ‌و هنر و بی‌اطلاعی گوینده آن از علایق مردم است.

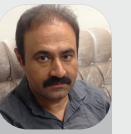
در آخرین مورد این‌گونه سخنان، سید کاظم موسوی نماینده مردم اردبیل و نمین در مجلس شورای اسلامی در خصوص ممنوعیت واردات آلات موسیقی به کشور گفته است «موضوع آلات موسیقی و لوازمی از این قبیل آن‌قدر مهم نیستند که ما حتی برای آن وقت و ارزی خرج کنیم. چرا با وجود شهدا و علما ورود آلات موسیقی به کشور باید آزاد باشد؟ کسی که به دنبال آلات موسیقی و امیال شخصی است از ایران برود، ورود آلات موسیقی به صلاح نیست؛ چون کشور ما کشوری اسلامی می‌باشد».

این نماینده مجلس در شرایطی چنین سخنانی را بیان کرده که در طی دو سال گذشته که بیماری کرونا گریبان‌گیر مردم کشور ما شده بود، یکی از مواردی که توانست امید به زندگی مردم و پرستارانی که در خط مقدم مبارزه با کرونا بودند را زنده نگه‌دارد و حال آن‌ها را خوب کند، همین آلات موسیقی بود. همین موسیقی بود که توانست در شرایط سخت، کاری را انجام دهد که هیچ سیاست‌مداری از عهده آن برنیامد.

وی در شرایطی گفته است «کشور ما اسلامی است و به این دلیل استفاده از آلات موسیقی و ورود آن‌ها به کشور جایز نیست» که امروز خوانندگان بسیاری برای تبلیغ و ترویج اسلام و اعتقادات خود به عرصه موسیقی ورود پیدا کرده‌اند و دست به آثار بسیار خوبی زده‌اند که بازتاب گسترده در کشورهای مختلف داشته است. در شرایطی که واکنش مردم به دشمنان کشور و اتفاقات مختلف سیاسی و اعتقادی به واسطه

کوه «قاف» کجاست؟

«به گمان قدما «قاف» سراسر زمین را دربر گرفته، کناره‌های آسمان بر آن نهاده شده و منشاء پیدایش کوه‌های دیگر است. می‌گفتند ارتفاع قاف پانصد فرسنگ و بیشتر آن در میان آب است و مانند میخ، نگه‌دارنده زمین است، وگرنه زمین لرزان خواهد بود. جنس این کوه از زمرد یا یاقوت سبز است که رنگ آسمان درواقع انعکاسی از آن است، وگرنه از عاج سفیدتر است؛ بنابراین، آن را «کوه اخضر» نیز نامیده‌اند. در قاف انسانی زندگی نمی‌کند، اما در کوهپایه آن دو شهر «جاپلقا» و «جاپلسا» وجود دارد. کسی نمی‌داند آن سوی قاف چیست؛ برخی می‌گفتند منزل فرشتگان است و برخی آن را جایگاه اجنه و دیگران آن را سرزمین‌هایی از طلا و نقره و مشک تصور می‌کردند. برخی می‌گفتند خورشید پشت آن و در چاهی غروب می‌کند. چشمه آب حیات و جایگاه سیمرغ (عنقا) را هم کوه قاف می‌دانستند. عده‌ای هم، به‌ویژه زرتشتیان، آن را همان کوه البرز و جایگاه ایزد مهر می‌شمردند. پژوهشگران، نان و جایگاه کوه قفقاز را الهام‌بخش این افسانه می‌دانند.»



محمد رضا فرهمند
دکترای ادبیات عرفانی ۹۸

وَ اِنَّا سَوْفَ نُدْرِكُهَا الْمَنِيَا
مُقَدَّرَةً لَنَا وَ مَقْدَرِيَا
لَعْمَرُكَ اِنَّ الْمَوْتَ مَا اَخْطَا الْقَتِي
لُكَ الطَّوْلَ الْمُرْخِي وَ ثِنْيَاةً پَالِيَدِ

۱- این دو بیت متعلق است به دو شاعر کهن و بزرگ عرب که هر دو از صاحبان معلقات‌اند: طرفه بن العبد و عمروبن کلثوم. از میان شاعران معلقات سبع (یا عشر) مشخصاً سه تن کشته‌شده‌اند که امرؤالقیس نخستین آن‌ها و سر سلسله این شاعران نیز هست و اگر نه خالق، که سلطان بلامناع زائر قصیده است. او زندگی اودیسه‌واری را از صحراهای عربستان تا کناره‌های دجله و فرات و مرزهای ساسانیان، و از آن‌سو تا قلمرو امپراتوری روم گذراند و مرگی نابه‌هنگام و غم‌بار داشت. دو تن دیگر اما، دو ویژگی مشترک دیگر دارند که در تناسبی هولناک به هم گره خورده‌اند: جوانمرگی و مرگ آگاهی، و چنان‌که می‌بینیم در هر دو بیت بوی تلخ، سنگین و هراس‌آوری پیچیده است: بوی مرگ. عمروبن کلثوم در همان ابتدای قصیده سراسر خونبازش، گریزی هنرمندانه به مرگ زده و طرفه بن العبد هم چنان قصیده تلخی سروده که در سراسر آن مرگ، حضوری خوف‌انگیز دارد. گویا مرثیه‌ای‌ست خود نگاشته. در معلقه عنتره‌بن شذاد هم که خود جنگجویی بزرگ بوده، مرگ حضوری بارز دارد.

اگر این سلسله جوانمرگان و مرگ آگاهان گاه خوشباش و عیار و گاه فیلسوف‌مآب و عارف مشرب را دنبال کنیم به سیاهه غم‌بار، اما به راستی شکوهمندی از شاعران و ادیبان سترگ ایران و جهان بر می‌خوریم: ابونواس اهوازی با زندگی‌ای سراسر فسق و فجور، اما آگاهی، زیرکی و هوشیاری یک رنید تمام‌عیار که سری در بزم دارد و چشمی به حوادث زمانه و به همان قدرتی که خمریه می‌سراید، اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی زمانه‌اش را هم می‌بیند و رصد و گزارش می‌کند. دقیقی توسی آغازکننده شاهنامه که به گفته فردوسی، قربانی بدخلقی خود شد و در جوانی به دست غلامش کشته شد. فرخی سیستانی که حداقل از نظر لیبی شاعر، جوانمرگ شد و در قیاس با عنصری که از زر آلات خوان ساخت و از نقره دیگدان زد، بسیار زود مرد: پیری بماند دیر و جوانی برفت زود... هم‌چنین رابعه بنت کعب قزدرای بلخی که در پی زندگی تهورآمیز و خارج از هنجار زمانه‌اش سرنوشت شوم و دهشتناکی یافت. با سرعت‌گرفتن و رسیدن به زمانه معاصر و در انتهای این سلسله می‌توان از چنین کسانی نام برد: فرانتس کافکای چک‌تبار و آلمانی‌نویس که قبل از مرگ به ادراکی خوفناک از مسخ آدمی رسید، آنتوان چخوف روسی که زندگی‌ای بسیار زیبا و انسانی داشت، میشیمای ژاپنی که اگر نه زندگی‌اش، مرگش شبیه آثارش بود و آلبر کاموی فرانسوی که سالکی بود در میان هیاهوهای توفانی قرن بیستم و چالش‌های نظری و عملی میان علم و دین و فلسفه و اخلاق که به قول اخوان ثالث این قرن را به راستی «دژ آیین قرن پرآشوب؛ قرن خون آشام، قرن وحشتناک‌تر پیغام» ساخت. آلبر کامو در این میان سالکی بود که با تیزبینی و عمل‌گرایی غیرقابل تصور از میانه این چالش‌ها عبور کرد و هم‌چون ابونواس، هم در میانه آن‌ها زیست و هم تمام آن‌ها را به روشنی در آیینه آثار خود گزارش کرد. گزارش‌هایی درخشان از موقعیت آدمی درین جهان نوحاسته مدرن در کارهایی مثل طاعون، افسانه سیزیف، بیگانه و ... گویا این دسته از آدمیان می‌دانند که فرصت کمی دارند و لاجرم در بازه‌ای کوتاه (عمدتاً نیم یا کم‌تر از نیم از زندگی طبیعی طولانی و ملال‌آور سایر آدمیان) خیلی بیش‌تر از دیگران زندگی می‌کنند و اغلب هم در اوج نبوغ می‌میرند و ازین نظر هم اسباب رشک دیگران توانند بود.

اما در ایران دوران پس از مشروطه تا معاصر باز هم می‌توان این سلسله را ادامه داد. از کسانی مثل میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل که دهخدا در رؤیایی و سپس در مسمطی که از پس آن سرود چهره غم‌بار این قربانی استبداد را بسان چهره سیاوش در رویای گودرز روایت کرد و یکی از زیباترین مرثیه‌های جهان را در غم یک دوست

انگاره جوانمرگی و رنج مرگ آگاهی

به بهانه یادواره تولد فروغ فرخزاد؛

چند در حوادث پارک اتابک گیر افتاد و جاننش از کف رفت. از همه تلخ‌تر آن کسانی‌اند که ناخواسته هشیارشان در مکانیسم رویا خبر این حادثه شوم را به آنان داد، اما باز هم موجب مرگ نابه‌هنگام‌شان نشد؛ چرا که به قول فردوسی بزرگ: چنین بود و این بودنی کار بود...
۳- و این منم زنی تنها در آستانه فصلی سرد در ابتدای درک هستی آلوده زمین و یاس ساده و غمناک آسمان و ناتوانی این دست‌های سیمانی امروز روز اول دی‌ماه است من راز فصل‌ها را می‌دانم و حرف لحظه‌ها را می‌خوانم نجات‌دهنده در گور خفته است و خاک خاک پذیرنده اشارتی‌ست به آرامش...

این شعر خود نوعی مانیفست مرگ آگاهی‌ست که با تصویر یک موقعیت (زنی تنها، در آستانه فصلی سرد) آغاز می‌شود و با یک ایمان مبهم به آغازی دوباره پایان می‌یابد. پیش‌آگاهی از مرگ و پذیرش صعب و تلخ آن را قبل از پیام محتوایی این شعر رازناک و برجسته، می‌توان در فرم آن دید و حس کرد. چنان آرایه صوتی سرد و سنگینی در چیدمان حرف «سین» در بند آغازین شعر گنجانده شده که شنونده بی‌اختیار احساس سرما می‌کند و این سرما در تمام طول این منظومه غم‌بار حضور دارد؛ حتی در جمله پایانی آن که مجدداً با هجوم واج‌آرایی حروف سرد (ز - س - ص) مواج می‌شود. من هنوز از پس سال‌ها هروقت این شعر را می‌خوانم، حتی اگر در چله تابستان هم باشم تمام ستون فقراتم یخ می‌زند. مگر چه اتفاقی افتاده و چه حادثی در زندگی این شاعر جوانمرگ روی داده که چنین متن سرد و تلخی را در پایان دوران شاعری او پدید آورده است؟ انسان‌ها، چه مؤمن و چه غیر مؤمن، در تجربه‌ای غم‌بار شریکند: تجربه مرگ. مواجهه با این آخرین تجربه زندگی برای هرکدام‌شان تلخی و سختی خود را دارد. برای انسان مؤمن (مشخصاً مؤمن به ادیان آسمانی) مرگ نقطه عطفی‌ست که تازه پس از آن ماجراهای مهم‌تری شروع می‌شود و ادامه دغدغه‌های فرد مؤمن هم هست. در واقع انسان مؤمن بین «خوف و رجاء» بی‌دوامی زیست می‌کند که خط سیر آن تا پس از مرگ هم ادامه دارد؛ به قول بیدل دهلوی: مرده هم فکر قیامت دارد- آرمیدن چه قدر دشوار است...! اما انسان غیر مؤمن هنگامی که به این موضوع وقوف می‌یابد، عملاً خالی از هرگونه بیم و امید (خوف و رجاء در ادبیات دینی و عرفانی) زیست می‌کند. او تمام دریافت‌ها و پیش‌آگاهی‌های خود را مدیون همین زندگی این جهانی خود است. تجربه‌های او به بهایی سخت غیر قابل جبران کسب شده‌اند و زندگی‌اش تاوان سنگین انتخاب‌ها و اجبارهایی‌ست که در دایره بسته حیات محدود این جهانی به دست آمده‌اند. او هیچ امیدی به ادامه یا جبران ندارد، هیچ کورسویی نه از بیم و نه از امید در برابر او



می‌رویم، می‌بینیم که بله: مرگ آگاهی در اثر ادبی، به وضوح از یک جوانمرگی در زندگی تقویمی آنان خبر می‌دهد. تلخی آن‌گاه بیش‌تر می‌شود که دربابیم خود شاعر یا نویسنده هم در زمان حیات کوتاهش از چنین آمارات و قرائن شومی باخبر بوده؛ تا حدی که گاه به راستی می‌شد از وقوع چنین سرنوشت‌های شومی جلوگیری کرد، اما خود فرد گویا هیچ تلاشی برای تخیر یا تأخیر در آن واقعه ناهنجار نکرده است: دوستی که همراه طرفه بن العبد بود نامه خود را گشود و با آگاهی از مفاد آن مسیر حرکت خود را تغییر داد و به طرفه هم اعلام کرد که چنین کند، اما این جوان نیمه‌آناشینیست اعتنایی نکرد و تقریباً آگاهانه به کام مرگ رفت؛ در حالی حکم آن را در دستان خود داشت و خود قاصد آن بود. در جیب کامو هنگام تصادف با اتومبیل یک بلیت قطار یافتند. او می‌توانسته یا قرار بوده با خودرو سفر نکند، اما معلوم نیست چرا این کار را نکرد. میرزا جهانگیرخان می‌توانست مثل دهخدا و دیگر مشروطه‌خواهان زودتر بجنید و مخفی شود، اما مشخص نیست با کدام اعتماد بر کدام کسان این کار را نکرد و به همراه ملک المتکلمین و تنی

نیست و ازین‌روی ممکن است بسیار متفاوت‌تر از انسان مؤمن با مرگ مواجه شود. برای انسان مدرن هم (اگر ادیان را حذف‌اصولی بین دوران‌های مدرن بدانیم، و ازین روی طرفه بن العبد و آلبرکامو به یکسان مدرن‌اند) طبیعتاً مرگ باید خط پایانی باشد بدون هیچ ماورایی، ولی شگفتا که در آثار ادبی اغلب با تصویرهای متفاوتی روبرو می‌شویم که نشان‌دهنده نوعی ایمان مبهم‌اند. حال تلخی کدام تجربه زیستی بیش‌تر است؟ مؤمن؟ غیر مؤمن؟ یا مدرن؟ قضاوت دشوار است. انسان مدرن در میانه مؤمن و غیر مؤمن ایستاده است؛ او کوله‌بار تجربه زیستی هر دو را در کنار خود دارد و ممکن است در زندگی خود به خصوص در رفتارهای پست مدرنیستی از هر دو ساحت گذر کند. ازین‌رو می‌توان تفاوت تجربه‌ها را در تفاوت آثار باورمندان و غیر باورمندان به نوعی مذهب و عرفان غیر دینی، یا بقول دان کیوپیت: عرفان ثانوی، هم دید؛ آن‌که می‌گوید: «مرگ پایان کبوتر نیست» از راهی سیر کرده و آن‌که می‌گوید: «و هیچ‌کس نمی‌دانست/که نام آن پرنده کوچک غمگین/که از قلب‌ها گریخته ایمان است...»، از راهی دیگر به نتیجه‌ای کامیابش مشابه رسیده است، اما با پایانی متفاوت. یکی‌شان باور دارد که ایمان دری‌ست که به جهانی دیگر می‌گشاید و مرگ تنها تغییری اجتناب‌ناپذیر است، برای عبور، و دیگری در پناه نوعی ایمان مبهم و تردید در جاودانگی انسان، در حالی‌که مرگ ایمان را اعلام می‌کند، آرزو دارد که ادامه‌ای در کار باشد (ای کاش قضاوتی- قضاوتی- قضاوتی درکار- درکار- درکار می‌بود...). به نظر می‌رسد که دومی رنج بیشتری می‌کشد.

فروغ یکی از همین تجربه‌گران سترگ است که بدون آن‌که الزاماً حیاتی دینی را تجربه کرده باشد، در ساحت زندگی مدرن کمابیش به همان پایانی رسیده است که یک فرد مؤمن یا عارف فیلسوف به آن می‌رسد. تلخی و بیهودگی حیات این جهانی و البته باز هم همراه با بارقه‌ای از امید، چنان‌که که قبلاً سروده بود:

دست‌هایم را در باغچه خواهم کاشت
سبز خواهم شد می‌دانم
می‌دانم...

و این‌بار همان آرزوها در قالب پرسش‌هایی سخت دردناک و نومیدانه:

آیا دوباره گیسوانم را در باد شانه خواهم زد؟
آیا دوباره باغچه‌ها را بنفشه خواهم کاشت؟
و شمعدانی‌ها را

در آسمان پشت پنجره خواهم گذاشت؟...
سرگذشت او تصویری رنج‌آور از زنی با تجربه‌هایی گوناگون و سرشار در یک زندگی کوتاه، توفانی، عمدتاً ناهنجار با زمانه و با تمام حوادث عمدتاً تلخ و کم‌تر شیرین‌اش را به ما نشان می‌دهد. زندگی‌ای که هنوز در تفسیر آن انواع پرسش‌ها و ایرادها حضوری پررنگ دارند و خوانش‌های گوناگونی بر آن تحمیل می‌شوند. شاید ظاهر این زندگانی‌ها بیش از حد تلخ و سیاه به نظر آیند: ازدواج‌های عجولانه، جدایی‌های نابه‌هنگام، ترک فرزند، تغییر در باورهای دینی، پیشرو بودن در بیان احساسات زنانه، تلاش برای ورود به ساحت هنر در کنار ادبیات، رابطه‌های عاطفی اغلب مبهم و سوال برانگیز و ... دست آخر پایانی نابیوسان و مرگی تاسف‌بار، اما وقتی کارنامه ادبی و میراث هنری این سلسه از «جوانمرگان مرگ‌آگاه» را پیش روی می‌نهم، در می‌بایم که این آثار ارزشمند و سترگ به چه بهایی سختی به دست آمده‌اند: به بهایی یک زندگی. و حاصل آن: جاودانگی؛ اگر نه در ساحت دین که در ساحت ادبیات.

تمام روز را در آینه گریه می‌کردم...
تمام روز نگاه من

به چشم‌های زندگی‌ام خیره گشته بود...
کدام قله؟ کدام اوج؟...

و آن بهار؛ و آن وهم سبز رنگ که بر دریاچه گذر داشت با دلم می‌گفت:
نگاه کن
تو هیچ‌گاه پیش نرفتی
تو فرو رفتی....



@vaghayeh1389



جدیدترین اخبار و رویدادها در کانال تلگرام سازمان دانشجویان:

@sdjdm

همکاران این شماره: محمدرضا فرهنگد، صدرا صانعی فر، معصومه سیستانی، سجاد اعتماد گلستانی، سید علی اصغر هاشم‌زاده، معین خزالی و یگانه راهنورد.

هیئت تحریریه: سرویس خبرنگارمه: مژده مقیسه، سرویس اقتصادی: معین حسینی، سرویس اجتماعی: محیا جعفری‌ثانی، سرویس دارالفنون: شکبیا صاحب، سرویس فرهنگ‌و هنر: محمدرضا صوریان، سرویس ادبی: مبینا اشرفی، سرویس روان‌شناسی: فرناز علی‌زاده، سرویس محیط‌زیست: پارسا پاژوکی، سرویس تاریخ‌و اندیشه: صبا مقیسه، سرویس انگلیسی: شهریار احمدی.

بانشکر از: دکتر بیژن عبدالملکی و محمدجواد استادی، استاد راهنمای سرویس انگلیسی: دکتر مریم طباطبائی

صفحه‌آرا و طراح جلد: امیررضا رنگ‌آمیز

وبسایت: sdjdm.ir ایمیل: vaghayemag.sdjdm@gmail.com شماره تماس: ۰۹۱۵۸۱۹۹۵۷۶

Broad Board

8

Cultural, social, political and literary magazine/ the 7th year/ issue 83/ The second half of Azar 1400

The Irreversible Enchantment of the Greek



Yeganeh Rahnavard

English Language and Literature, '99

So, you've been assigned to fulfil twelve near-impossible labors, which include carrying the literal heavens on your back for some time, and subduing a three-headed dog guarding the gate to the underworld, not to mention stealing carnivorous mares. It all seems hopeless, doesn't it? Such was the case for Heracles. If the road to Olympus is so winding and twisted, wouldn't it be easier just to give up? But as the narrative unfolds, one can see that Hercules is not alone; he has guidance, receives help, and above all, wins the sympathy of other deities. This is the Greek Mythology's charm; this is why it has haunted lovers of magic and story for centuries on end. Following the flow of a Greek myth, one plunges into the bleak depths of grief, and soars to the heights of bliss; the only constant is Consequence, which inevitably gives the story its unbelievable verisimilitude despite all the fantastic allegorical storylines. There is no absolute; there might be a 'serpent curled up under every rose', and yet the protagonists 'choose' to wander in the bushes, search between the grass and pick that fine-looking fresh rose, and if the snake has been lying in wait all along? So be it; there's always a sword to fight, or a chance to run, and in the most extreme cases, the inevitable demise. What matters is the flow, the indomitable will to go on, the incessant search despite coming to no avail, or maybe because of coming to no avail. The eagle will, once again, take Prometheus's liver out tomorrow morning, only to come back the day after that, Tantalus will reach for the fruit once more, only to have it recoil out of his grasp, and Sisyphus will roll the boulder

all the way up, only to watch it roll back down at night! "One must imagine Sisyphus happy," as Camus said. And maybe that's another reason why people have been mesmerized under the spell of Greek Mythos for so long. However devoid of magical harps and flesh-eating horses our world may seem at first sight, it, too, gives rise to the most

absurd losses and failures; there's no rhyme or reason to many of the real-world happenstances. One occasionally gets stuck in cycles as vicious as Prometheus', and -if one's lucky enough- there will occasionally be a red thread somewhere, leading one away from the proverbial Minotaur. This ever-blurring fine line between hope

and despair, the triviality of what it takes to turn one's world around, to go from "all is well" to "this cannot be saved", from "you will get help" to "lost is the last resort" has been depicted to the point of perfection by the Greek. And isn't it more pleasant to let the harsh truth sink slowly while the sweetness of fiction sips through? Wouldn't it be easier to accept the loss of what has slipped through one's clenched fist after tears, blood, and sweat when hearing that after all the turmoil Orpheus brought upon himself, an untimely glance sealed his fate? In Greek myth's universe, no glory lasts, which probably stirs something deep within the reader's psyche, "I, too, am in the fruitless pursuit of permanence. I, too, tried to cage the time, only to see it ooze and creep away from between the bars. I, too, have felt a frustration almost as extreme as Achilles did."

No matter what you've been or are going through, you can always find a perfect analogy for the turmoil you experience in the works of the Greek. Wouldn't saying that one is in the depths of Tartarus be a much more enchanting way of asking for help? Because Tartarus isn't one thing; it's not a head-splitting headache or a bitterly unknown blues coursing through one's veins; it's an extremity of pain, tailored for the individual. And this very fact is a feature of all real-world problems: it's not possible to fully communicate pain since it is highly subjective, but a little anecdote will help to give others an insight into that which they cannot see for themselves.

It seems as if Greek Mythology is here to stay and be recounted many years from now. It has seeped in so many writers' inspiration and flew through so many works of literature to make it an unforgettable part of our collective memory.



The Overlord

Episode II: The Apprentice and the Master



Moein Khazaei

English Language and Literature, '98

Slowly he closed his weary eyes. Bloody visions of horror unceasingly haunted the whole of his soul, driving his mind to the brink of insanity, where he could not differentiate between reality and delusion. Now, he would see the flowing river painted crimson, scores of corpses screaming and submerging in it. Then he would see a black hand rising from the bank, reaching out to and awakening him. But he knew that they would all come rushing back, sooner or later. He went to the dining hall and saw his mother. Their new house was larger and built in a more artsy-crafty way than their previous one. After all, it was meant to be the residence of royal personnel, not the common masses. "Good morning, my dearest son," said his mother, with a sweet motherly grin on her face. "Morning, mama." "Such a lovely spring day, isn't it?" He was not looking at her but at the cloudy sky through the windows. Spring? How many seasons had passed? Ten? A hundred? Millions? Did time mean anything at all? Not to him. He was trapped in a vicious circle of torment. Birth. Labored breathing. Death. Re-birth. So on and so four-hundred and forth. "She loved cloudy spring days," he said, still looking at the heavens above. "Oh, she most certainly did. But I'm sure she's in a better place now." "Indeed. In a grave, getting feasted on by the worms." "God almighty! What am I to do with this child of mine, the only one that's left me?" "If only I had the courage she had to overcome the childish fear, to open arms and embrace the sweet demise, to put an end..." "But every end is a new beginning. That is how Lord has created this world. We shall

not live in the days long past, but to thank His gift of a new chance, to live another day, to build a better life." His lips were parted, but he couldn't articulate one more word. The most angelic being in the whole Nihitsch was nearing their house, red lips, blushed cheeks, gold hair, and timid nature. Although he had promised himself that to this mortal serenade he would never dance again, seeing her froze his heart once again. She knocked at the door. The Widow opened it, smiled, and warmly hugged their visitor. "How happy I am to see you again, darling." The son caught his breath, came to the door, and bowed his head. So did The Beauty. "My father wants to see you today." "I will set off at once," he replied, not lifting his eyes off the ground. Nor did she. He rapidly paced the alleyways of The Capital, avoiding recognition. In front of a mysterious house, two guards were standing, sword in hand. He showed them a sign. They allowed him to pass. Inside the yard, Lord Chancellor was standing. Beside him was the very butler who had taken The Poet's family to their shelter. The son stood in front of them and bowed down. "At your service, my Lord." "Was anyone following you?" He shook his head. "The Eyes are everywhere, gazing hungrily for any suspicious movement. Take great care, or else all our efforts will be wrecked for nothing." "Rest assured, sir. Even I am beginning to doubt my own being alive." "Very well then, thou doubtful son. Have you braced yourself?" Before he could nod, the butler handed him a sword. The two fought like enraged beats. In an instant, The son would no longer see Lord Chancellor's humble butler, but the hostile countenance of The Black Sword. He struck

him a blow with all his might, as if it could truly bring his deceased father back to life. "Enough!" Lord Chancellor yelled, "have you no wits to tell a friend from a fiend?" His butler had fallen upon the ground, his bosom heaving with pain. "Forgive me, my Lord. I don't know what got the better of me." "Assist him, and take some rest together." He did as he was told. "You are making astounding progress," said the butler, "I daresay that only The Black Sword himself could fight you now." The son gave him a rueful laugh. "Tell me, young man," Lord Chancellor commenced at once, "would you not like to become an honest man? I say it is time you did." "I'd rather not, sir." "But don't you want to beget children and retain your fathers' name?" "To force a peaceful non-living into the insufferable existence? A base brutality." "Why, do you mean to suggest that our ancestors were all criminals?" "Their beliefs do not matter. All that does, is that here we are now." "I don't..." One of the guards rushed inside. "Pardon my interruption, my Lord. His Majesty has sent for you." Hundreds of ravens were flying across the cloudy sky. The ominous boughs of the trees were naked of blossoms. How many springs had been slaughtered by the claws of winter?

